

تسبیح

۷



فصلنامه علمی تخصصی تسبیح
سال دوم، ویژه‌نامه سال ۱۴۰۰ (شماره پیاپی ۷)

- ✓ پیام دکتر محمدعلی زلفی گل؛ وزیر علوم، تحقیقات و فناوری / ۱
- ✓ گسترش و توسعه علوم اسلامی معطوف به علوم انسانی و علوم اجتماعی / ۳
- ✓ دکتر علیرضا اعرافی؛ نماینده مجلس خبرگان رهبری و مدیر حوزه های علمیه سراسر کشور
- ✓ معرفی ابعاد شخصیت علامه طباطبائی / ۹
- ✓ دکتر غلامعلی حداد عادل؛ رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی
- ✓ ایدئولوژی و پیش فرض های بنیادین معرفتی و نظری در حوزه علوم انسانی / ۱۷
- ✓ دکتر مصطفی رستمی؛ رئیس نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها
- ✓ شاخص های چگونگی تحول در علوم انسانی / ۲۵
- ✓ دکتر عبدالله معتمدی؛ سرپرست دانشگاه علامه طباطبائی.
- ✓ بررسی تحول علوم انسانی اسلامی در فلسفه نوصدرایی / ۳۳
- ✓ دکتر رضا غلامی؛ رئیس شورای سیاست گذاری مجمع عالی علوم انسانی اسلامی
- ✓ بایسته های و نبایسته های مدیریتی تحول علوم انسانی / ۴۱
- ✓ دکتر عبدالحسین خسروپناه؛ معاون علوم انسانی و هنر دانشگاه آزاد اسلامی.
- ✓ اهمیت علوم انسانی به مثابه زمینه ساز رشد فرهنگی و پیشرفت / ۴۷
- ✓ دکتر مهدی گلشنی؛ عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی
- ✓ چگونگی تحقق تحول علوم انسانی و الزامات آن / ۵۵
- ✓ دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی؛ معاون پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی
- ✓ برنامه و کارنامه تحول علوم انسانی / ۵۹
- ✓ دکتر ابراهیم برزگر؛ استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی



فصلنامه علمی- تخصصی تسبیح

سال دوم، ویژه‌نامه سال ۱۴۰۰ (شماره پیاپی ۷)

این نشریه در پایگاه های زیر نمایه می شود

دانشگاه علامه طباطبائی

www.farhangi.atu.ac.ir

سامانه نشریات دانشگاهی

www.apmsrt.ir

این نشریه با مجوز شماره ۲۰۹۳۴ و شماره شناسه ۲۰۹۴۱ وزارت علوم تحقیقات و فناوری (سامانه نشریات دانشگاهی) که در تاریخ ۹۹/۱۰/۱۴ صادر گردیده است، منتشر می گردد.

فصلنامه علمی-تخصصی تسبیح

سال دوم، ویژه‌نامه سال ۱۴۰۰ (شماره پیاپی ۷)

- صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه طباطبائی
 - مدیر مسئول و سردبیر: فردین دارابی
 - ویراستار و صفحه آرایی: فردین دارابی
 - تحت نظارت: خانه نشریات دانشگاهی دانشگاه علامه طباطبائی
 - صدور مجوز: سامانه نشریات دانشگاهی وزارت علوم تحقیقات و فناوری
-

نشانی دفتر فصلنامه: تهران، دهکده المپیک، میدان ورزش، دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دفتر انجمن علمی دانشجویی علوم قرآن و حدیث

<http://www.farhangi.atu.ac.ir>

E-mail: fardindarabi@gmail.com

اعضای شورای علمی فصلنامه:

نام و نام خانوادگی	درجه علمی	دانشگاه
عباس اشرفی	دانشیار	دانشگاه علامه طباطبائی
علی شریفی	استادیار	دانشگاه علامه طباطبائی
روح الله محمدعلی نژاد عمران	استادیار	دانشگاه علامه طباطبائی
فردین دارابی	دانشجوی دکتری	دانشگاه علامه طباطبائی
خلیل عارفی	دانشجوی دکتری	دانشگاه علامه طباطبائی
سعید پرویزی	دانشجوی دکتری	دانشگاه علامه طباطبائی
عرفان یوسفی مقدم	دانشجوی دکتری	دانشگاه علامه طباطبائی
فرشته کویینی	دانشجوی دکتری	دانشگاه علامه طباطبائی
نرگس اسکندری	دانشجوی دکتری	دانشگاه علامه طباطبائی
مهدی اسماعیلی	دبیر انجمن علمی	دانشگاه علامه طباطبائی

اهداف فصلنامه و شرایط پذیرش مقاله

اهداف فصلنامه

گسترش دانش علمی در بین دانشجویان علوم قرآن و حدیث
تسهیل در روند چاپ و نشر آثار دانشجویی
گسترش دانش علمی در حوزه مطالعات بین رشته‌ای
منبع علمی برای انتشار پژوهش‌های تازه اساتید و دانشجویان در دانشگاه علامه طباطبائی و سایر
دانشگاه‌های کشور در زمینه علوم قرآن و حدیث، الهیات و ادیان، مطالعات بین رشته‌ای و ...

شرایط پذیرش مقاله

الف. به لحاظ محتوا

همسو با اهداف فصلنامه باشد و جنبه علمی در آن لحاظ شده باشد.
حاصل مطالعات، تجربه‌ها و پژوهش‌های نویسنده باشد.
در صورت ترجمه‌ای بودن، حاوی موضوعات تازه باشد.
برای هیچ نشریه داخلی یا خارجی ارسال، و یا در هیچ نشریه‌ای چاپ نشده باشد.

ب. به لحاظ شکل ظاهری

- صفحه اول شامل: عنوان مقاله، مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی و تخصصی به فارسی و انگلیسی باشد. درج نشانی رایانه‌ای (E-mail) صاحب مقاله در صورت دارا بودن ضروری است.
- صفحه دوم مشتمل بر: عنوان مقاله، چکیده (تا ۳۰۰ کلمه)، واژگان کلیدی (۳ تا ۵ واژه) باشد.
- در متن مقاله، در صورت امکان، معادل فارسی کلمات دشوار غیرفارسی آورده شود و اصل کلمه (در زبان غیر فارسی) در زیرنویس ضبط شود.
- ارجاعات درون مقاله بصورت درون متنی وارد شود و تنظیم فهرست منابع بر اساس فرمت APA باشد.

به نام خدا

سخن سردبیر

نشست هم اندیشی «چگونگی تحول در علوم انسانی» ۲۴ آبان ۱۴۰۰ به مناسبت چهلمین سالگرد رحلت علامه طباطبائی فیلسوف، حکیم، مفسر قرآن، فقیه و اسلام شناس معاصر، مظهر جامعیت، عقلانیت و تحول در علوم انسانی و اسلامی برگزار شد.

این نشست به همت معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی و با هدف بررسی ضرورت‌های تحول در علوم انسانی و سخنرانی دکتر عبدالله معتمدی، سرپرست دانشگاه علامه طباطبائی، آیت الله علیرضا اعرافی، نماینده مجلس خبرگان رهبری و مدیر حوزه‌های علمیه سراسر کشور، دکتر غلامعلی حداد عادل، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و رئیس شورای تحول در علوم انسانی، دکتر مهدی گلشنی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، حجت الاسلام و المسلمین مصطفی رستمی، رئیس نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، دکتر عبدالحسین خسروپناه، معاون علوم انسانی و هنر دانشگاه آزاد اسلامی، حجت الاسلام و المسلمین رضا غلامی، رئیس شورای سیاست‌گذاری مجمع عالی علوم انسانی اسلامی، دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، معاون پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی و دکتر ابراهیم برزگر، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی برگزار شد، همچنین دکتر محمدعلی زلفی گل وزیر علوم، تحقیقات و فناوری برای نشست هم اندیشی «چگونگی تحول در علوم انسانی» پیامی ارسال کردند.

یکی از رسالت‌های انجمن علمی دانشجویی علوم قرآن و حدیث و فصلنامه علمی تخصصی تسبیح در جهت ایجاد مسیر تولید علم و تحول در علوم انسانی انتشار افکار و سخنان صاحب‌نظران این حوزه به منظور بهره‌مندی و استفاده همگانی از این افکار است. لذا ویژه‌نامه سال ۱۴۰۰ (شماره پیاپی ۷) را به امر اختصاص داده‌ایم.

از مسئولین در حوزه معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه، دانشکده الهیات و معارف اسلامی و اساتید فرهیخته به عنوان سردبیر فصلنامه تشکر و سپاسگزاری می‌کنم. برای پیشرفت فصلنامه تسبیح، معرفی آن توسط اساتید ارجمند به دانشجویان، برای بهبود و ارتقاء سطح علمی مقاله‌ها کمکی شایان و ارزشمند است. این فصلنامه از اساتید و دانشجویان در سه مقطع تحصیلی کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری پذیرش مقاله دارد. امید فراوان دارم که از پیشنهادها و نقطه نظرهای ارزشمند خود، ما را بهره‌مند سازند.

سردبیر

فردین دارابی

فهرست مطالب

مقدمه.....	الف
پیام دکتر محمدعلی زلفی گل؛ وزیر علوم، تحقیقات و فناوری.....	۱
گسترش و توسعه علوم اسلامی معطوف به علوم انسانی و علوم اجتماعی.....	۳
آیت الله علیرضا اعرافی؛ نماینده مجلس خبرگان رهبری و مدیر حوزه های علمیه سراسر کشور	
معرفی ابعاد شخصیت علامه طباطبائی.....	۹
دکتر غلامعلی حداد عادل؛ رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی	
ایدئولوژی و پیش فرض های بنیادین معرفتی و نظری در حوزه علوم انسانی.....	۱۷
حجت الاسلام و المسلمین مصطفی رستمی؛ رئیس نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها	
شاخص های چگونگی تحول در علوم انسانی.....	۲۵
دکتر عبدالله معتمدی؛ سرپرست دانشگاه علامه طباطبائی.	
بررسی تحول علوم انسانی اسلامی در فلسفه نوصدرایی.....	۳۳
حجت الاسلام و المسلمین رضا غلامی؛ رئیس شورای سیاست گذاری مجمع عالی علوم انسانی اسلامی	
بایسته های و نبایسته های مدیریتی تحول علوم انسانی.....	۴۱
حجت الاسلام و المسلمین عبدالحسین خسروپناه؛ معاون علوم انسانی و هنر دانشگاه آزاد اسلامی.	
اهمیت علوم انسانی به مثابه زمینه ساز رشد فرهنگی و پیشرفت.....	۴۷
دکتر مهدی گلشنی؛ عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی	
چگونگی تحقق تحول علوم انسانی و الزامات آن.....	۵۵
دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی؛ معاون پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی	
برنامه و کارنامه تحول علوم انسانی.....	۵۹
دکتر ابراهیم برزگر؛ استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی	

مقدمه

پیام این نشست اعلام آمادگی دانشگاه علامه طباطبائی برای استفاده از ظرفیت‌ها و پتانسیل استادان است. پیام این نشست این است که ما به اقتضای اینکه دانشگاه علامه طباطبائی هستیم و به اقتضای اینکه در صف قرار داریم به جنبه عملیاتی موضوع توجه داریم. امیدواریم که بتوانیم در یک فرآیند مستمر که در واقع نگاه ما این نیست که این اتفاق خیلی زود رخ دهد، نگاه ما این است که این اتفاق زمان بر و ما در یک فرآیند زمان بر بستر حاصلخیزی را برای تحول در علوم انسانی فراهم کنیم.

یک وجه تحول که در علوم انسانی اسلامی سازی است بدون مشارکت فعالانه و برنامه‌ریزی شده حوزه‌های علمیه محقق نمی‌شود و از استادان بزرگ حوزه دعوت کردیم که مقدمه‌ای باشد برای فعالیت‌های مشترک. تحول در علوم انسانی نیازمند سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی است زحمات زیادی کشیده شده ولی هنوز گام‌های زیادی باقی مانده که این گام‌ها باید برداشته شود. ما فکر می‌کنیم که در هیچ زمانی بعد از انقلاب این پتانسیلی که الان وجود دارد برای تحول علوم انسانی رقم بخورد هیچ زمانی این پتانسیل را نداشتیم حتی اول انقلاب که انقلاب فرهنگی اتفاق افتاد، دلیل نیروهای انسانی که الان تربیت شده‌اند. در نظام اسلامی هم تخصص دارند و هم اعتقاد به تحول دارند این شدنی‌تر از هر زمان دیگری است.

نقش دانشگاه در پرداختن به تحول در علوم انسانی در راستای موازی کاری با دستگاه‌های دیگر نیست ما به دنبال این نیستیم که کارهای دیگران را انجام بدهیم ما به دنبال این هستیم که کارهای زمین مانده و آن کارهایی که تحول در علوم انسانی ما وظیفه داریم انجام بدهیم روی آن‌ها متمرکز شویم. اصلی‌ترین کاری که دانشگاه به دنبال آن است گفت‌وگو سازی و ترویج یک گفت‌وگو قالب در فضای استادی در مورد تحول در علوم انسانی است.

یکی از کارهای دیگری که به دنبال آن هستیم که اتفاق بیافتد ایجاد شبکه‌های ملی و بین‌المللی از همه اندیشمندان و همه نهادهایی است که در این زمینه فعالیت کردند. هم زمینه هم افزایی را فراهم می‌کند و هم افق‌های علمی برای همگان ایجاد کند به هر حال این نشست مقدمه‌ای است برای کارهایی که ما بتوانیم در پیش بگیریم با کمک استادانمان و با کمک بدنه انقلابی و بدنه متخصصانی که در دانشگاه داریم می‌توانیم این موضوع را رغم بزنیم.

دکتر عبدالله معتمدی

سرپرست دانشگاه علامه طباطبائی

پیام دکتر محمدعلی زلفی گل به نشست هم‌اندیشی بزرگداشت چهلمین سالگرد رحلت علامه طباطبائی «چگونگی تحول در علوم انسانی»

دکتر محمدعلی زلفی گل | وزیر علوم، تحقیقات و فناوری.



۲۴ آبان روز بزرگداشت علامه طباطبائی فیلسوف حکیم و مفسر قرآن فقیه و اسلام شناس معاصر است. او مظهر جامعیت عقلانیت و تحول در علوم انسانی اسلامی است امیدوارم دانشگاه علامه طباطبائی با الگوبرداری و الگوگیری از روش، منش و مجاهدت این دانشمند و چهره ماندگار در علوم انسانی کشور بتواند بیش از گذشته در مسیر تولید علم و تحول در علوم انسانی گام بردارد. بدون شک پیروزی انقلاب اسلامی بر نظام سلطه بیانگر نقش راهبردی علوم انسانی اسلامی و احیا گران علمی فرهنگی و تمدنی مانند امام خمینی(ره) و علامه طباطبائی می‌باشد.

انقلاب ما در گام دوم بدون رشد و تحول خود در حرکت به سوی تولید علم و تحول در علوم انسانی موفقیت چندانی به دست نخواهد آورد؛ چرا که علوم انسانی نقش نرم‌افزاری دارد و این نرم‌افزار باید متناسب با بافت فکری و فرهنگی جامعه طراحی و تولید شود. یکی از چالش‌های اصلی که مانع پویایی رشد و تولید علم می‌شود توقف در حوزه ترجمه و تقلید صرف است همان‌گونه که مقام معظم رهبری بارها تأکید فرمودند ما با شاگردی کردن مشکلی ندارم ولی شاگردی کردن با تقلید کردن متفاوت است. ما نباید همیشه در مقام شاگردی باقی بمانیم، تجربه زیستی انقلاب اسلامی تولید علوم انسانی اسلامی را از مرحله امکان به مرحله ضرورت تبدیل کرده است.

لازمه تحقق اهداف انقلاب اسلامی مانند استقلال و آزادی تولید علم و تحول در علوم انسانی است به طور مثال وقتی ما در تبیین نظریه اقتصاد مقاومتی الزامات و راهبردهای آن، رشد علمی نداشته باشیم و با نظریه‌های اقتصادی غریبومی بخواهیم مسائل کشور را حل کنیم به استقلال اقتصادی نخواهیم رسید و تحت تأثیر چالش‌ها و تکانه‌های ملی و بین المللی نظام اقتصادی بسیار شکننده‌ای خواهیم داشت، از سوی دیگر برای تحول علوم انسانی در علوم انسانی باید به رشد فرهنگ عمومی اخلاقی و گفت‌وگو سازی در تولید علم و تحول در علوم انسانی در سطح جامعه توجه ویژه‌ای بنماییم.

بها دادن به نظریات و ایده‌ها و رویکردهای خلاقانه در دانشگاه‌های علوم انسانی و کرسی‌های نظریه پردازی نقد آزاد اندیشی نقش به سزایی در این زمینه خواهد داشت با توجه به اسناد بالا دستی مانند نقشه جامع علمی سند دانشگاه اسلامی و سیاست‌های کلی علم و فناوری ابلاغی مقام معظم رهبری تحول و ارتقای علوم انسانی از مسیر راهبردها و اقداماتی از جمله نهادینه کردن نگرش اسلامی به علم. تسریع در فرآیندهای اسلامی شدن نهادهای آموزشی پژوهشی. متحول سازی و ارتقای کمی و کیفی در علوم انسانی و هنر - هنر مبتنی بر معارف اسلامی- تقویت جایگاه و منزلت این علوم، جذب افراد مستعد و با انگیزه و اصلاح و بازنگری درمتون، برنامه‌ها و روش‌های آموزشی، ارتقای کمی و کیفی مراکز و فعالیت‌های پژوهشی محقق خواهد شد.

در این زمینه وزارت علوم تحقیقات فناوری آمادگی کامل دارد تا از همه ظرفیت‌های مادی و معنوی خود برای تسهیل و تحقق اهداف برنامه فوق استفاده نماید. در پایان لازم می‌دانم باتوجه به اینکه تولید علم و تحول در علوم انسانی لازمه تمدن کشور است از همه اندیشمندان و صاحب نظران علوم انسانی بخواهم که با هوشیاری مضاعف تاریخی و تمدنی خود به‌ویژه در گام دوم انقلاب اسلامی با هم‌افزایی و تشکیل شبکه‌های نخبگانی در سطح ملی و بین المللی نسبت به تولید علم و تحول در علوم انسانی و به تبع پاسخ‌گویی نیازهای جامعه اهتمام ویژه نمایند.

گسترش و توسعه علوم اسلامی معطوف به علوم انسانی و علوم اجتماعی

نماینده مجلس خبرگان رهبری و مدیر
حوزه های علمیه سراسر کشور.

آیت الله علیرضا اعرافی



در ابتدا صحبت خود را با یک مقدمه آغاز می‌کنم علم انسانی اسلامی تئوری‌ها و نظریه‌های متعددی است. شاید بیش از ده نظریه و تئوری در تصویر علم انسانی اسلامی وجود داشته باشد. در جای خود تا پانزده نظریه قابل افزایش است؛ اما تأثیر علوم اجتماعی از یک سو، علوم انسانی و حوزوی از یک سوی دیگر امری است که کمتر در آن مناقشه و نفی است. تأثیری که علوم اسلامی و علوم دینی در حوزه‌های علمیه مورد کنکاش قرار می‌گیرد، بر قلمروی علوم انسانی در محورهای گوناگون قابل تصویر است که چند نمونه از آشکار و روشنش را در این مقدمه به آن اشاره خواهیم کرد.

۱. علوم اسلامی در متودولوژی و روش شناسی و بررسی در علوم انسانی می‌تواند نقش داشته باشد.

۲. می‌تواند در حوزه مبانی و مبادی تأثیرگذار باشند. نگاه علوم اسلامی به هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و حقایق این عالم که نگاه فرا علمی است می‌تواند پارادایم‌های فراوانی خلق کند؛ و مفروضات مهمی را به علوم انسانی عرضه کند و علوم انسانی می‌تواند در بستر آن‌ها حتماً به آفاق جدید متفاوتی دست پیدا کند.

۳. غایات علم که مسیری برای خودش پیدا می‌کند می‌تواند در این مسیر برای دستیابی به غایات و اغراض و نقطه‌های هدف خود از اندیشه‌های دینی و اسلامی بهره بگیرد.

۴. حضور مستقیم معارف اسلامی اندیشه‌هایی است که در علوم اسلامی تولید می‌شود. در قلمرو مسائل و تئوری‌ها و نظریه‌هایی است که می‌تواند پرسش‌نامه‌هایی را برای آن‌ها طرح کند و هم می‌تواند علم و نظریه‌هایی که تأیید می‌کند را به داوری بنشیند؛ و از منطق خودش سخن بگوید.

این حداقل چهار ارتباط و اثرگذاری مستقیم است که از سوی علوم اسلامی و معارف دینی بر علوم انسانی قابل تصویر است. همانطور که در نقطه مقابل تأثیرات و خدماتی که می‌تواند تحولات علمی به علوم اسلامی دهد، متعدد و متنوع است. در موضوع شناسی‌ها، در تحلیل و تبیین گزاره‌های دینی و گزاره‌های مطروح شده در علوم اسلامی و همچنین برای پیاده‌سازی می‌تواند اثرگذار باشد. علوم انسانی و علوم اسلامی از یک خدمات متفاوتی برخوردارند و این خدمات متفاوت به نقطه‌ای می‌رسد که در واقع هویت جدید علمی و ساختارهای نوین علمی به طور پایه و اساسی در شکل‌های متنوع دیگری پدید می‌آید. این یک بحث مقدماتی است که نیاز به تبیین‌ها و تحلیل‌های بیشتری دارد.

ما اگر بخواهیم علوم انسانی را در جایگاهی قرار بدهیم که با اندیشه دینی و معارف الهی، پاسخ‌گوی نیازها قرار بگیرد، اقتضاها و شرایطی دارد و در اینجا به آن اقتضاها و شرایط اشاره نمی‌کنیم اما بیش از پنج شرط و اقتضا وجود دارد. یکی از شرایط ارتقای علوم انسانی و بازسازی تحول در آن‌ها اینکه به صورت عمیق سنجیده شود و بدور از آسیب‌ها و شعار زدگی این تحول - که یک ضرورت امروز و فردای ماست و پایه ریزی تمدن اسلامی و تمدن نوین اسلامی یک شرط لازم هست - انجام گیرد. تحقق این مهم شرایطی دارد که یکی از شرایط آن از منظر دانش‌های اسلامی و حوزوی این است که از اقتضاعات و شرایط برای این تحول بنیادین تحول و تنور در حوزه علوم اسلامی باشد.

در این چهار دهه بعد از انقلاب اسلامی نهادهایی در حوزه و هم نهادهایی در دانشگاه در بسط و توسعه علوم اسلامی تلاش کردند. حقیقتاً اگر بخواهیم علوم انسانی را بر مبنای دینی استوار کنیم و به سمت علوم انسانی درست و دقیق و برآمده از ارزش‌های دینی حرکت کنیم قبل از آن با رویکردی عمیق باید در قلمرو علوم اسلامی توراتی را رقم

بزنیم. البته قبل که می‌گوییم قبل منطقی است و گرنه این تغییر و تتور در قلمرو علوم اسلامی در رفت و برگشت با علوم انسانی با مباحث و پرسش‌های جدید اتفاق می‌افتد. در یک داد و ستد این تحول در حوزه علوم اسلامی رخ می‌دهد. اگر این شرط را بپذیریم که به نظر کاملاً درست است.

چند دهه قبل یکی از دوستان حوزوی دانشگاهی در زمینه مباحث تربیت مقاله‌ای نوشته بود. من برای ارزیابی آن یادداشت‌هایی به او دادم و در یک مقاله چند صفحه‌ای حدود ۱۷ نقطه را تعیین کرده بودم که این نقطه با فلان فلسفه علوم اسلامی، این بحث با موضوعی در کلام اسلامی، این بحث با موضوعی در فقه و ... در ارتباط است و این مسئله باید در آنجا مورد توجه قرار بگیرد تا ما بتوانیم در شاه‌راه درستی در حوزه تحول در علوم انسانی حرکت کنیم. یکی از شرایط اصلی تحول این است که علوم اسلامی در نگاهی به علوم انسانی تتور و رشد پیدا کند و مرزهای آن گسترش پیدا کند و آن هم از منظر اجتهادی است نه با اظهارات سطحی. این نقطه اصل عرض بنده است. حالا در کجا باید تتور و گسترش و توسعه علوم اسلامی روی دهد و معطوف به علوم انسانی و علوم اجتماعی کیم، باید به آن پردازیم. در این زمینه چند نکته مهم است.

۱. در حوزه فلسفه اسلامی و امتدادهای آن: مقام معظم رهبری هم چند جا به این نکته اشاره کردند و گام‌هایی هم برداشته شده ولی به هیچ وجه کافی نیست. ما هنگامی می‌توانیم در علوم انسانی با رویکردی عمیق، اجتهادی و عقلانی و درست ورود پیدا کنیم که انواع فلسفه‌ها مضاف با یک روش عقلی تولید شود. در این مسیر علامه طباطبائی گام‌هایی برداشتند. شهید مطهری و صدر و بزرگانی دیگر از بزرگان معاصر ما از حوزویان و دانشگاهیان در پایه‌ریزی فلسفه‌های مضاف و فلسفه‌های معطوف به قلمرو علوم انسانی اقداماتی انجام دادند. آنچه که انجام شده کافی نیست ما باید در متن نظامات حوزوی فلسفه‌های مضاف آن هم با همان رویکرد و روش علامه طباطبائی و شهید مطهری داشته باشیم و به صورت عمیق به آن‌ها پردازیم. این حوزه فلسفی، کلامی با روش عقل و روش نقلی و اجتهادی اما تخصصی و معلوف به حوزه‌های روان‌شناسی، سیاسی، تربیت و دیگر

حوزه‌های علوم انسانی است؛ بنابراین ما حداقل ۲۰ فلسفه مضاف حاوی اندیشه‌های فلسفی، عقلی اسلامی و ناظر به علوم انسانی نیاز داریم. در این زمینه کماکان کار شده ولی به هیچ نوح کافی نیست. مسئولین به این بخش‌ها ضمن اینکه بر عهده متفکران و دانشگاهیان هست و ما حوزویان هم باید پاسخ‌گو باشیم توجه نمایند.

۲. فقه و امتداد فقه: فقه معاصر، فقه نظام، فقه‌های حاضر در قلمروهای جدید علوم انسانی از حقوق تا سیاست، تربیت و مدیریت و امثال این‌هاست. در اینجا مورد سخنرانی‌هایی داشته‌ام و نمونه‌هایی از کتاب‌های فقهی ما پنجاه و اندی کتاب وجود دارد. فقه ما آنگاه می‌تواند به بخش‌های ناظر به علوم انسانی پاسخ بدهد که بیش از ۱۰ تا ۲۰ کتاب در حوزه فقه پایه‌ریزی شود. البته بر اساس همان منابع دینی و روش و متودولوژی و این امر میسر است. در این چند دهه و در ایران و کم و بیش در برخی کشورهای اسلامی در این زمینه گام برداشته شده اما هم چنان کاستی داریم و باید به آن پردازیم. مهم‌ترین نقطه‌ای که ما باید در آن به گسترش مرزها و توسعه نظریات و پایه‌ریزی انواع گرایش‌های جدید پردازیم. مانند فلسفه کلامی و حوزه حقوق و اسلام؛ که نیازمند تغییر و تحول است. اگر از منظر منابع نگاه کنیم.

۳. محور سوم هم قرآن و تفسیر است: ما در حوزه تفسیر از تفسیر المیزان علامه طباطبائی شاهد یک نقطه عطف و تاریخی هستیم. می‌بینیم که اندیشه دینی، آیات قرآنی در یک تراز عمیق‌تری به مصاف پرسش‌های نو و جدید در دنیای معاصر آمده و بهره‌گیری از این پرسش‌های جدید و مواجه با تئوری‌های جدید ظرفیت‌های نهانی را از خود نشان داده و با تلاش بزرگ علامه طباطبائی بابتی نو به روی ما با بهره‌گیری از آیات قرآن گشوده شده است؛ اما این مسیر آغاز راه بود ما آنگاه می‌توانیم به سمت علوم انسانی اسلامی و اجتهادی حرکت کنیم و از ذخایر نهان اندیشه‌های دینی بهره‌گیریم که در تفسیر پس از گذر از تفسیر المیزان علامه طباطبائی و شاگردان بزرگوار ایشان وارد یک مرحله نوینی به عنوان تفسیر موضوعی تخصصی و معطوف به قلمروهای علوم انسانی شویم. یعنی

قرآن تفسیر شود با نگاه به حوزه علوم جامعه‌شناسی با نگاهی به تربیت، و این کار کم و بیش آغاز شده اما کاملاً در گام نخست قرار داریم.

۴. در حوزه روایات و احادیث است و بسط و گسترش فقه الحدیث با نگاهی به این قلمروهای جدید است. پس ما اگر از منظر دانشی نگاه کنیم دو حوزه دانشی علوم اسلامی باید بهتر و تخصصی‌تر شود و دارای گرایش‌های جدیدتر شود. یک حوزه فلسفی کلامی. دو حوزه فقهی، حقوقی. از منظر منابع اگر بخواهد این فربهی اتفاق بیافتد و پاسخگویی به سؤالاتی معطوف به علوم انسانی اتفاق بیافتد در حوزه تفسیر و حدیث نیازمند گرایش‌های تخصصی جدیدی هستیم.

۵. شرط پنجم این هست که همه ما را به نظام‌سازی برساند: منظومه‌سازی و پس از آن نظام‌سازی بر پایه همین چهار قلمرو است. این‌ها مقدمات و شرایطی است که ما را به حضور قوی‌تر علوم اسلامی در علوم انسانی و برقراری درست نائل می‌کند؛ یعنی آنچه که در بخش اول در مقدمه بیان شد در تئوری‌های اسلامی و خدمات و روابط متقابل بین علوم انسانی و علوم اسلامی آنگاه می‌تواند بر ریلی درست قرار بگیرد که ما این پنج نکته بنیادی را در تتور و بازسازی علوم اسلامی می‌توانیم به آن‌ها پردازیم.

۸ | فصلنامه علمی-تخصصی تسبیح | سال دوم | ویژه‌نامه سال ۱۴۰۰ | (پیاپی ۷)

معرفی ابعاد شخصیت علامه طباطبائی

رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

دکتر غلامعلی حداد عادل



شناخت را اگر معادل درک بگیریم درک به معنای رسیدن است و انسان برای درک کسی باید به او برسد. رسیدن هم مستلزم نوعی برابری است که انسان خودش را به کنار کسی برساند که بتواند او را درک کند.

حقیقتاً آنچه ما می‌گوییم درخور علامه نیست اما به این معنی نیست که تلاشی برای شناخت آن بزرگوار نکنیم. بنده سعی می‌کنم در این صحبت که اولین صحبت مراسم امروز است یک تصویر کلی از شخصیت علامه ارائه بدهم با قلم و زبان ناتوان خودم؛ و در باب موضوع اصلی این همایش که چگونگی تحول علوم انسانی است عجلتاً صحبتی نخواهم کرد.

نخست عرض کنم که علامه طباطبائی یک حکیم است و حکیم در معارف اسلامی یک معنای ویژه‌ای دارد با توجه به جایگاه حکمت در قرآن می‌توان بگوییم که حکیم در سلسله معارف اسلامی است و حکمت و معرفت بالاترین مرحله علم و دانش محسوب می‌شود. در دیوان حافظ که نگاه به چنین موردی دارد، حتی عقل را در جاهایی به محاکمه می‌کشد ولی حکمت جایگاهش محفوظ است، یعنی حافظ نگاهش به جهان از سر حکمت است به همین دلیل است که شما در مزمت حکمت در ادبیات اصیل اسلامی چیزی نمی‌بینید و حکیم چنین جایگاهی دارد.

علامه یک حکیم به تمام کلمه است، صاحب همه ابعاد حکمت است هم حکمت نظری هم حکمت عملی؛ در حکمت نظری در الهیات تسلط داشته و استاد بوده‌اند، استاد دیده و و با دیانت و تقوا و زهد یک زندگانی حکیمانه کرده است. این خیلی مهم است

که ما یک تصویر روشنی از حکیم در فرهنگ و تمدن اسلامی داشته باشیم که مصادیق حمکت را در طول تاریخ و در روزگار خودمان درک کنیم و تشخیص بدهیم. قطعاً علامه طباطبائی یک مصداق بارز حکیم است.

یک نکته در باب زندگانی علامه طباطبائی، زندگی علمی اوست. سراسر این زندگی به علم گذشته است، جز یک مدتی که علامه اجبار پیدا کرده که در تبریز اشتغال به اموال موروثی خود داشته باشد که خیلی از آن دوران با تلخ کامی یاد می‌کند حتی در آن دوره هم جدای از کار علمی نبوده‌اند. علامه هم در نجف، هم در تبریز و هم در قم یک زندگی سراسر علمی داشته‌اند. یک وقت خاطرم هست که در باب انسان در اسلام کار می‌کردم، با خودم فکر کردم و از شهید مطهری خواستم که رساله‌ای در این باب معرفی کنند، ایشان نسخه عکسی دست‌خط علامه، از سه رساله "انسان فال‌الدنيا قبل الدنيا و بعد از دنیا" از کتابخانه خودشان که اینها نه ترجمه شده بود و نه چاپ شده بود و من دیدم علامه در پایان اینها نوشته در قریه شادآباد تبریز تحریر شده است؛ یعنی در همان دوران هم دور از فضای علمی نبوداند. ولی در قم، تبریز و نجف یک‌سره مشغول کار علمی بوده‌اند.

اگر شرح حال علامه طباطبائی را بخوانید که در تبریز چه درس‌های مقدماتی خوانده است، خدمت کدام مراجع رسیده و چه درس‌های نزد چه کسی خوانده است، خیلی آموزنده است. زندگی او یک‌سره یک زندگی تحقیق، تدریس و تألیف می‌باشد؛ یعنی شما زندگی علامه را خالی از این سه جنبه نمی‌بینید. من گاهی مقایسه می‌کنم درس خواندن و کار علمی کردن علامه را با کار و درس خواندن امثالی مثل خودمان در دانشگاه‌ها؛ مثلاً ما هم ممکن است فلسفه و اصول عقاید، عرفان را درس بدهیم و هیچ یک از کسانی که در این رشته‌ها دکتری می‌گیرند و رساله می‌نویسند، در هیچ یک از ده رشته به پای علامه نمی‌رسند. این نشان می‌دهد نظام دانشگاهی ما چقدر با نظام حوزوی متفاوت است. مثلاً یک کسی از دوازده سیزده سالگی وارد حوزه می‌شد و سی سال تمام بدون وقفه درس می‌خواند و ما اگر سه سال از آن زمان بگذرد فکر می‌کنیم خیلی طولانی شده

است. استادان ما، دانشجویان ما باید به طور جدی یک توجهی در این ضعف‌های درس خواندن هم داشته باشند.

ما در تحول علوم انسانی مقید بودیم که هر تحولی را در این ضعف‌ها ایجاد کنیم؛ اما درس خواندن علامه مقید به قیود خاصی نبوده است و سراسر زندگی عالمانه‌ای داشته‌اند. از دیگر خصوصیات علامه زمان شناس بودنشان است. علامه معاصر زمان خود بوده و یک عالم زمان شناس بوده. چون در همان دوران علامه کسانی بودند که به اندازه علامه درس خوانده بودند؛ اما فرق علامه با آن‌ها این بود که علامه می‌دانست در چه زمانی زندگی می‌کند و این روزگار چه اقتضایی دارد. از اینجاست که ما یک تفاوت علامه با امثال خودش را در توجه علامه به علوم انسانی می‌دانیم، علوم انسانی به همان معنایی که دانشگاه علامه طباطبائی را ایجاد کرده است. این نوع علوم در حوزه‌های علمیه مطرح نبود حتی فاصله حوزه‌های علمیه در علوم انسانی به اندازه‌ای بوده که اهل فن و استادان فلسفه هم ناچار بودند برای کارهای فلسفی از قم به تهران مهاجرت کنند؛ یعنی حوزه هم فلسفه را با سابقه هزار ساله برنمی‌تافته، چه برسد به سایر رشته‌های علوم انسانی. کار علامه را باید در زمان خودش ارزیابی کرد. حتی علامه وقتی شروع کرد به ایجاد یک درس و بحث فلسفی جدی به قول ورزشی‌ها یک کارت زرد هم گرفته‌اند. این داستان در جای خودش هم گفته شده ولی علامه طباطبائی مداومت کردند.

یکی از راه‌هایی که علامه با بینش خودش گشوده، همین احیای فلسفه است؛ یعنی رونق بخشیدن به درس و فلسفه است. اگر شما می‌بینید امروز با ابتکار و پیشنهاد رهبر معظم در قم مجمع عالی حکمت فلسفه تأسیس می‌شود، آن هم با چند صد نفر عضو ارشد استاد، شما تصور نکنید هفتاد سال پیش هم این مؤثر بوده است، این وضع امروز نتیجه تلاش‌های امثال علامه طباطبائی به ویژه خود علامه بوده است. علامه در بحث فلسفه، فلسفه را به مصاف یک جریان فکری آورده که در آن زمان کیان دین و ایران را تحدید می‌کرده و آن مارکسیسم بود. شما اگر بروید مطالعه کنید و بخوانید که در دهه بیست شمسی، مارکسیسم در ایران چه وضعی داشته است کاملاً متوجه می‌شوید. علامه با نقد فلسفه‌های

مادی، ماتریالیسم و به ویژه ماتریالیسم دیالکتیک به مدافعان حکمت الهی یک قوتی بخشیده‌اند. در آن دوران حتی در دهه ۵۰ هم در زندان خواندن اصول فلسفه را تحریم می‌کردند؛ یعنی آنقدر این کتاب مؤثر بوده است که در حکم یک سنگ بنایی برای عقاید دینی اسلامی به شمار می‌رفت.

علامه را باید به غیر از فلسفه در طرح سایر رشته‌های علوم انسانی در حوزه مؤثر دانست. علامه علوم اجتماعی را مطرح کرده است. شما در المیزان ببینید چگونه مبحث علوم اجتماعی را مطرح کردند. مطالعات تاریخی جدید علامه در المیزان آورده و خیلی چیزهای دیگر را نیز آورده‌اند. علامه طباطبائی را باید پیشگام کشاندن علوم انسانی به حوزه دانست؛ و علامه را باید در فلسفه تطبیقی پیشگام دانست. او چندین سال جلسات طولانی با هان ریکورمن داشت. این گشودن باب گفتگو بین فیلسوف شیعه تمام عیار از یک سو و یک فیلسوف اروپایی که مطالعاتش در فلسفه غربی است. این کار ساده و کم اهمیتی نبود، آثاری که از این جلسات به جا مانده ناشی از جدی بودن این بحث‌ها است. یک جلسه خوش و بش و گذرا نبوده و بحث جدی و یک طرحی بوده است. علامه را باید درست به همین دلایل پیشگام در حوزه و دانشگاه دانست. اینگونه نگاه علامه به مطالبات روز، این را ایجاب می‌کرده که خود شخص علامه طباطبائی با افراد دانشگاهی ارتباط داشته باشند. این‌ها همه سرفصل‌هایی است که اقتضای یک تحقیق دارد؛ و بنده تقاضا می‌کنم از استادان دانشگاه علامه طباطبائی که دانشجویان ارشد و دکتری خود را راهنمایی کنند که بعضی موضوعات پایان نامه‌ها را به نوع این مسائل در آثار علامه طباطبائی سوق بدهند.

یک جنبه دیگری که به علامه درخشش خاصی می‌بخشد تمرکز علامه بر قرآن است. ما می‌توانیم بگوییم که این تفسیر المیزان تا پیروزی انقلاب و تا به امروز مهمترین دست آورد شیعه در حوزه علمیه قم بوده است و علامه با تأکید بر قرآن و صرف وقت برای المیزان سعی کرده تفسیر قرآن را در حوزه از حاشیه به متن بیاورد؛ و این اتفاق تا حدی افتاده و مباحث قرآنی و تفسیر به جایگاه اصلی خود در حوزه نزدیک شده است؛ و آن هم با روش خاصی که همان روش تفسیر قرآن به قرآن است؛ که این روش هم به

عنوان یک روش ممتاز تبعیت شده و کمتر کسی است که دست به تفسیر قرآن بزند و تحت تأثیر روش تفسیری علامه نبوده باشد. کلاً می‌توان گفت علامه هم احیا کننده تفسیر و بحث‌های قرآنی است و هم احیا کننده فلسفه و فلسفه اسلامی در حوزه است و حوزه در این جهت مدیون علامه است.

نکته دیگر داشتن مشرب عقلی است و این بسیار مهم است و تصور می‌کنم از مشرب عقلی علامه در نگاه به دین خیلی مهم است. علامه راه رسیدن به حقیقت را فقط عقل نمی‌داند. علامه هنرش به عنوان یک حکیم جمع سازگار بین عقل، کشف و شهود بوده است. در تفسیر المیزان بحث فلسفی می‌کند، بحث روایی و بحث قرآنی را هم دارد؛ این بحث‌ها را هم سازگار با هم مطرح می‌کند. علامه طباطبائی معتقد بوده که عقل و وحی تعارضی با هم ندارد. عقل و وحی هر دو از یک چشمه جوشیده‌اند. آن خدایی که حقیقت و حکمت را به انبیا خودش وحی کرده همان خدا با حکمت خودش هستی را به صورت معقول آفریده و به انسان هم یک قوه‌ای به نام عقل عطا کرده تا این معقول بودن هستی را درک کند. عقل و وحی چون به یک جا می‌رسند و یک جا ریشه دارند. یکی هستند به دو زبان و بیان، اما یک حقیقت هستند. با چنین نگاهی علامه کار فلسفی می‌کرده و در عرفان نظری و عرفان عملی دستی طولانی داشته و مرز بین آن‌ها هم رعایت می‌کردند.

امروز یک نسخه‌ای از مقاله سیدمحمد حسین طباطبائی از دانش نامه جهان اسلام با خودم همراه آوردم. این مقاله دو بخش می‌باشد. یک بخش زندگی نامه علامه طباطبائی و یک بخش هم تعاملات فلسفی و عرفانی او را بیان می‌کند. این بخش دوم مأخوذ از بیانات آیت الله جوادی آملی است. آیت الله جوادی عاملی معتقدند: علامه طباطبائی سیره عقلانی و جهت‌گیری‌های فلسفی و کلامی خود را با آگاهی و بصیرت با اوضاع و نیازهای زمان همراه کرد و با احیای فلسفه اسلامی و اندیشه‌ای حکما و صاحب نظران الهی کوشید تعالیم دینی بر اساس عقل بدیهی و محض عرضه شود. تا به بدین وسیله مدافعان مکتب در برابر بررسی‌ها و تحلیل‌های دیگر مکاتب نو ظهور و انتقادهای فکری توان ایستادگی داشته باشند؛ یعنی معلوم بود که نمی‌توانند مدافعان اسلام در برابر منکران دین و وحی به حدیث

و قرآن و وحی استناد کند. این جهت را ایشان ذکر می‌کنند و اینکه در بحث‌های خودشان، علامه با اینکه با عرفان و شعر و ادیبان انس کامل داشتند در بحث‌های عقلی به هیچ وجه از این نوع مطالب به عنوان استدلال استفاده نکردند؛ یعنی انضباط کامل عقلانی را ایشان رعایت می‌کردند؛ و با چنین بینشی و دانشی در طول ده‌ها سال علامه توانسته است شاگردانی تربیت کند که آن‌ها به نوبه خودشان این تفکر و بینش را بسط دادند و محقق کردند. من اگر بخواهم اسم بعضی از کسانی که در محضر علامه تربیت شده‌اند را نام ببرم شما می‌توانید تأثیر علامه را در جامعه ارزیابی کنید: شهید مطهری، سید جلال الدین آشتیانی، سید محمد بهشتی، محمد حسین حسینی تهرانی، این‌ها همه آیت الله دارد. حسن حسن زاده آملی، ابراهیم امینی، غلام حسین دینانی، علی دوانی و خیلی‌های دیگر. خوب شما ببینید هر کدام از این‌ها منشأ و مبدأ چه تحولاتی بوده‌اند. اگر شما می‌بینید که در انقلاب اسلامی می‌شود از یک وحدت بین حوزه و دانشگاه صحبت کرد باید توجه داشته باشید که یک چنین امکانی آسان به دست نیامده است. فقط باید تاریخ را بخوانید و ببینید که آن روز که دانشگاه تأسیس شد و علوم انسانی وارد شد، حوزه و دانشگاه چقدر از هم فاصله داشتند. پل زدن بر روی این دوطرف کار آسانی نبوده است. یک کسانی مثل علامه طباطبائی استخوان خرد کردند تا امکان اینکه حوزویان در دانشگاه باشند و دانشگاهیان در حوزه باشند. با هم هم‌سخنی کنند، کار مشترک کنند و اینکه ما نمی‌خواهیم مقلد باشیم و این حرف که امروز به واسطه امکانات و به برکت این تلاش‌ها ارتباط گرفتن حوزه و دانشگاه سهل‌تر شده است.

در پایان تأکید می‌کنم که میراث بزرگ علامه طباطبائی مشرب عقلانی اوست و بزرگانی که در محضر او تربیت شدند مثل شهید مطهری به خوبی اهمیت نگاه عقلانی به دین را درک کرده بودند. بنده اجمالاً خدمت استادان عرض می‌کنم مطمئن باشید اگر نگاه عقلانی به دین نباشد راه برای سکولاریسم باز است؛ یعنی سکولاریسم ملازمه دارد با نداشتن نگاه عقلانی به دین. کانت را پدر سکولاریسم می‌دانند. نمی‌توانیم بگوییم کانت به خدا معتقد نیست. به قول غربی‌ها نگاه عقلی به دین ریشه‌دار کرده است؛ یعنی اگر شما

نگاه عقلانی به دین نداشته باشید در جمهوری اسلامی زمینه ساز سکولاریسم شده‌اید. تفصیل این مطلب نیاز به یک برنامه دیگر دارد. می‌خواهم بگویم این نگاه مهم است. اهمیت این بینش از اهمیت دانشی که برای ما گذاشتن بیشتر است. بزرگ‌ترین میراث علامه نگاه عقلانی به دین داشتن است.



ایدئولوژی و پیش‌فرض‌های بنیادین معرفتی و نظری در حوزه علوم انسانی

رئیس نهاد نمایندگی مقام معظم
رهبری در دانشگاه‌ها.

حجت‌الاسلام و المسلمین
مصطفی رستمی



تاریخ برگزاری نشست: ۱۴۰۰/۰۸/۲۴

وقتی در مورد علوم انسانی صحبت می‌کنیم این سؤال مطرح است که آیا نیاز هست که توجه ویژه‌ای به آن داشته باشیم یا خیر: یعنی نگاه ممتاز که مجموعه از علوم داریم. سیاست کلان نظام اسلامی به رشد علمی به صورت جدی و همه جانبه بوده است. غیر از آنچه که ما در رویکرد مقام معظم رهبری در باب توجه به رشد علمی داریم حضرت امام راحل نیز به این موضوع توجه جدی داشته‌اند. در پیام پایان جنگ و در قطعنامه و در شرایط سخت دفاعی که به واسطه حجمی جبهه نظام سلطه بر نظام جامعه اتفاق افتاده بود و در نهایت با آن مشکلاتی که وجود داشت پذیرش قطعنامه در تصمیم کار قرار گرفت و یک پیام داشت و تلاش برای اصلاح و حرکت پرشتاب علمی در دانشگاه‌ها را در دستور کار قرار دادند. امام بعد از آن به نوعی خارج شدن از الویت دفاع از مرزها و پیروزی‌های خوبی که در دفاع مقدس به دست می‌آید هر چند به تمام آرمان‌ها نمی‌رسیم ولی با تثبیت قلمرو و خارج کردن متجاوزان از کشور اتفاق می‌افتد و پیام قطعنامه امام جبهه الویت‌دار را جبهه علم و جبهه دانشگاه و حوزه آموزش و پژوهش معرفی می‌کنند. این اهتمام شاید مورد غفلت قرار گرفته باشد ولی آثارش فراموش شدنی نیست.

جهش علمی که در کشور شاهد آن هستیم ناشی از تشویق و هدایتگری و به نوعی ساختارسازی است که به سمت دانش اتفاق افتاده است. ممکن است کسی بگوید که

علوم انسانی مثل سایر علوم تجربی و فنی جزو علمی است که کشور باید به سمتش حرکت کند. این موضوع تحول و اصرار بر تغییر و بنیاد افکنی شالوده‌های دیگری در حوزه علوم انسانی چه مبنایی دارد. چرا این حرف از سایر علوم زده نمی‌شود. این تأکیدات را فراوان در فرمایشات مقام معظم رهبری به صورت صریح می‌بینیم. این اقدامی که عزیزان انجام دادند در زمینه علوم انسانی موضوعی است که مطالبه جدی حضرت آقا بوده و بر اساس مبانی عالی انقلاب فرهنگی و مجموعه‌هایشان و حوزه‌های تخصصی و دانشگاه‌ها، مأموریت‌ها و تکالیفی را معین کردند. شما تعابیر مقام معظم رهبری را ملاحظه بفرمایید ایشان علوم انسانی را روح دانش می‌دانند حقیقتاً همه دانش‌ها در یک جامعه یک کالبد است که روح آن علوم انسانی است، یعنی اگر تمام علوم را یک جسم در نظر بگیریم آن چیزی که روح و حیات بخش به این کالبد است، علوم انسانی است. علوم انسانی جهت می‌دهد، علوم انسانی هوای تنفسی مجموعه‌های نخبه کشور است که هدایت جامعه را بر عهده دارد.

بنابراین آلوده بودن یا پاک بودن این هوای تنفسی بسیار تعیین کننده است. در این فضا ما در محضر اساتیدی هستیم که خودشان را پیشکسوت نظریه‌پردازی و مطالبه‌گر در حوزه علوم انسانی می‌دانند؛ اما حقیقتاً این اهتمام و نگاه در جامعه علمی ما به صورت جدی جا نیافتده است. یعنی مأموریت تحول علوم انسانی با این نگاه فاخر به علوم انسانی موضوعی است که خیلی جدی‌تر از این که هست باید مورد توجه قرار بگیرد. مقام معظم رهبری نقد جدی به علوم انسانی موجود دارند، چون علوم انسانی موجود مثل سایر علوم با آن جهشی که در اروپا افتاد و با آن اتفاقاتی که در پیشینه مبانی فکری و معرفتی غرب بعد از رنسانس اتفاق افتاد، رشد نکرد. سایر علوم خیلی با توجه به اثبات‌پذیر بودنشان بدون نیاز به پیش فرض‌های قابل تشکیک و مبتنی بودن بر پیش فرض‌های قطعی خیلی در آنها بحثی و وجود ندارد، هرچند در آن علوم هم تحولاتی را شاهد هستیم و به نوعی تغییرات بنیادی در این حوزه مثلاً در فیزیک کوانتوم؛ اما در هر صورت مبتنی بر پایه‌های قابل اثبات است و با

دلایل حسی یا قطعی هستند؛ اما در حوزه علوم انسانی پیش فرض‌ها در حوزه‌های بنیادهای معرفتی و نظری متفاوت است.

جامعه غربی بعد از تحولات بنیادینی که در نگاه به کلیسا و دین اتفاق افتاد و دین را به نوعی نه تنها منبع معرفت ندانستند بلکه مانع معارف صحیح می‌دانستند. رشد کردن جامعه علمی اروپا و مجموعه دنیا به کلیسا و به مسیحیت این‌ها را به سمتی برد که عملاً مجبور به کشف و معرفت در حقیقت استخراج داده‌ها و نیازهای مرتبط با علم در مقطعی از مجموعه‌های عقل‌گرایان در شکل‌های دیگر که در فضای فکری اروپا اتفاق افتاد می‌گذرد. دین در این عرصه جای خود را از دست می‌دهد و آن وقت که علوم انسانی به نسبت این حرکت‌ها با تغییر در سایر حوزه‌ها بوده است. هرچند کانت و دیگران در جریان علمی و جهش علمی غرب مؤثر بوده‌اند اما آنچه که امروزه در حوزه علوم اجتماعی و سایر حوزه علوم انسانی می‌بینیم عمرش کوتاه‌تر از سایر علوم تجربی و فنی بوده و در حقیقت در اروپا اتفاق افتاده است، همه این‌ها مبتنی بر پیش فرض‌های غیر معرفت‌زا بودن دین و نوعی خود بسنده بودن بشر در فهم نیازهای خودش به فهم دنیوی و غیر وحیانی بوده و این اتفاق اگر با همین پیش فرض و دانشی که تولید می‌شود بیاید در فضای عمومی هر جامعه با هر پیش فرضی قرار بگیرید می‌بینیم که در حقیقت چه نگرانی‌های ما در این عرصه باید شاهد باشیم.

این سؤال که چرا دنبال ایدئولوژیک علم هستیم. آیا تلفیق علوم انسانی با دین وجود دارد یک جریانی به نوعی با یک مواجه و گارد علمی و دانشی به این موضوع مهم هجمه دارد و در حقیقت موضوع نامتقارن علم و دین فراوان در حوزه‌های دانشگاه‌ها و مجموعه‌های دیگر قرار بگیرد و مبنی بر این هستند که دانش بدون پیش فرض و تفکرات پیشین مورد بررسی قرار بگیرد و نیازی به پیوست تفکرات ایدئولوژیک نداشته باشد و با این شکل قالب می‌شوند. حالا این ادعا وقتی در حوزه مورد بررسی قرار می‌گیرد مشخص می‌شود که واقعیت این هست که مطالعه تاریخ علم نشان می‌دهد که علم بدون پیوست

علمی و ایدئولوژیک حرکت می‌کند و می‌توان علوم‌انسانی را بدون اینکه فکر و اندیشه‌ای را در نظر گرفته است و مورد مطالعه قرار داد یک ادعای غیر واقعی است. حتی با منطق موجود که در علوم‌انسانی با منابعی که به صورت تألیفی و ترجمه‌ای که در علوم‌انسانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. علوم‌انسانی موجود خالی از مکاتب مختلف فکری نیستند. در جامعه‌شناسی ملاحظه می‌کنید که اگر با نگاه فرد گرایانه وارد جامعه‌شناسی شویم، به یک نتیجه می‌رسیم و اگر با نگاه اصالت‌بخشی به جامعه وارد جامعه‌شناسی بشویم نگاه، نگاه دیگری است. مارکسیست‌ها به یک شکل تحلیل می‌کنند، دیگران هم به یک شکل دیگر. چطور می‌شود که ما مجاز هستیم پیش فرض‌های ذهنی یک متفکر مارکسیسم و یا یک متفکر اصالت غرب یا اصالت اجتماع بپذیریم و آن را مبنای تولید نظریه در علوم‌انسانی و زیر مجموعه‌های آن بدانیم ولی اگر همین مبنی بر اعتقادات عالی و در حقیقت متعالی و الهی باشد را به عنوان تحمیل ایدئولوژی در فضای علمی باید تحلیل کنیم.

طبیعتاً در فضاهاى دانشگاهى یک جبر مبتنى بر پذیرش، جریان‌هایی را به وجود آورده است و شکل گرفته غربی را برای ما می‌آورد. موضوع فقر نظریه‌پردازی که جوامع شرقی دچارش هستند، ناشی از این است که مجبور به پذیرش یافته‌های دانشی هستند که مبتنى بر مکاتب موجود و ایدئولوژی‌های جوامع غربی و پیش فرض‌های آن‌ها دارد، شکل می‌گیرد. این سؤال مطرح است که چرا ما باید از مدعیان علم بپذیریم که آنچه شما می‌گویید علم است. چه دلیلی وجود دارد که علم را فقط آنچه عده‌ای بر کرسی نشسته و دیگران را تابع خود می‌دانند را بپذیریم و دیگران را علم ندانیم. اگر غیر از این است و این جریان علوم‌انسانی را می‌پذیرند، بیایند مدعی شوند و نشان بدهند که کدام یافته‌های جدید علمی در حوزه علوم‌انسانی مبتنى بر کاوش‌ها و نظریه‌هایی که خود ما در فضای علمی خودمان به دست آوردیم؟ با وجود اینکه بخش عمده نیروی انسانی و ساختار و محتوای دانشی دانشگاه‌ها در حوزه علوم‌انسانی است هنوز به آن جایگاه مبتنى بر این وضعیت است

فاصله زیادی داریم. با همین معیارهای موجود در زمینه علم سنجی موجود مقایسه شود، تولید دانش را در حوزه‌های تجربی و فنی و مهندسی مشاهده می‌کنیم که حجم علوم در حوزه انسانی با حجم خروجی‌هایی که به آن علم می‌گوییم نامتناسب است. ما این باور را که علم فقط آن چیزی که در یک نوع تفکر و بستر فکری شکل می‌گیرد نیست؛ و باید تکثر در یک علم را ببینیم. وظیفه علم کشف حقیقت و واقعیت است؛ و این کشف حقیقت و واقعیت نباید به یک نوع تفکر محدود شود. اگر به این گزاره که دین هم نه با تفکر مخالف است نه با دانش و علم بلکه مروج و تشویق‌گر نسبت به علم است.

نکته دومی که باید در این بخش بازگو شود، نوع نگاه انسان به حوزه علوم انسانی بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی طبیعتاً امر آزمایشگاهی خواهد بود. نگاه انسان به علوم انسانی، نگاه به پدیده‌های اجتماعی و با ورود یک متغیر مهم در آن وجود دارد که آن را به عنوان یک پدیده طبیعی و مادی بدون محاسبه آن عنصر والای انسانی در نظر بگیریم. در این نوع مواجهه با انسان نه راه گشا خواهد بود و نه توانای حل نیازهای انسان است. نه علم به پیشرفت در این حوزه و نه امکان رخدادهای جدید را خواهد داشت. اگر ما تعریفمان از انسان مبنای دینی داشته باشد با تعریفی که از معارف دینی از انسان صورت می‌گیرد ورودی و خرویدی آن تحلیل‌ها در حوزه علوم متفاوت خواهد بود. در جامعه‌ای که عامل اقتصاد را عامل اول محرک توده‌ها تلقی می‌کنند، طبیعتاً خروجی آن در سرنوشت انسان‌ها تأثیر می‌گذارد و به نوعی دیدن را احیاگر توده‌ها و آگاهی بخش به توده‌ها بدانیم، شکل دیگری اتفاق می‌افتد. به هر حال پاره‌ای جز حرکت و تحول در علوم انسانی نداریم.

آنچه امروزه در مجموعه دانشگاهی مطالبه شده و باید به سمتش حرکت کنیم. حوزه تحول در علوم انسانی است و باید به سمتش حرکت کرد. در این زمینه کارهای ارزشمندی انجام شده و کارهای بر زمین مانده فراوانی وجود دارد که همتی جدی و مضاعفی می‌طلبد؛ و برخی نکات مبتنی بر توصیه‌ها و فرمایشات مقام معظم رهبری هم در این

موضوعات داریم. اولاً ما ابایی از مواجهه و نقد سایر مکاتب نباید داشته باشیم، حوزه دانش حوزه نقد است. فرضیه‌ها و اثبات نظریه‌ها است و هیچ ادعای تراوش کرده از ذهن‌های مادی‌گرایان برای ما نباید امر مسلم قطعی تلقی شود؛ نه اینکه کاملاً بدون بررسی رد کنیم و یا اینکه آن را امر مسلم بدون رد هم نباید بدانیم. ما شجاعانه در جریان علوم‌انسانی این روحیه مواجهه نقادانه با مکاتب مختلف را به عنوان یک امر تربیتی در فضای آموزش ایجاد کنیم. نکته دوم اینکه باید بر منابع محکم تکیه کرد بنیاد نهادن یک جریان دانشی و فرضیه‌های نا استوار اولین خطایی است که شکل می‌گیرد و خطر سقوط بیشتر خواهد بود. نکته بعدی که ما در این عرصه باید توجه کنیم علیرغم تلاش‌هایی در حوزه نظریه‌پردازی و مطالعات فراوانی صورت گرفته است و ما باید به سمت سیاست‌گذاری حرکت کنیم یعنی علوم‌انسانی که علوم‌انسانی مبتنی بر تحول است باید نیازهای جامعه را پاسخ دهد؛ و آن چیزی که مرتبط با قلمرو حوزه علوم‌انسانی است. توانمند حل این گونه مسائل را داشته باشد. قطعاً این ظرفیت وجود دارد ولی حتی همین علوم‌انسانی غربی جوامع خودش را با بحران‌هایی مواجه کرده که دائماً به دنبال راهکارهای جدید هستند. این تعبیری که به تعبیر حضرت علی(ع) گمراهان و حیران در مسیر، تعبیری است که برای جامعه و انسان دور از خدا در معارف دینی هست. این کلام و نگاه آن چیزی که ما تحقق آن را در جوامع غربی می‌بینیم. این سیر انحطاط مسائل اخلاقی اجتماعی و فردی در کنار حل مسائل مادی بحران‌های معنوی به شدت مسئله ساز است. کسی نمی‌تواند با این جامعه‌ای که غرب ارائه داده است چه بحران‌های خانوادگی و چه بحران‌های اجتماعی تا به کارگیری علوم پیشرفته حوزه فنی و مهندسی و پزشکی در راستای منافع غلط انسان‌های منفعت طلب و سودگرا قابل انکار نیست.

امروزه ما تجارت علم آسیب زننده داریم، برترین و کشنده‌ترین سلاح‌ها مبتنی بر دانش‌های تولیدی در مراکز عملی خودمان داریم. امروزه نگرانی جدی در حوزه زندگی بشری وجود دارد، این موضوع که بدون یک علوم‌انسانی که روح و جان و روان و

حرکت بخش جریان علم و نگران پیشرفت‌ها و نگران دستاوردهای جدید برای بشر هستیم چون نمی‌دانیم این دستاوردها برای کدام انسان سود طلب، توسعه طلب به کار گرفته شود. این اتفاقات ما را به این سمت می‌برد که علوم انسانی قادر به پاسخ به نیازهای ما داشته باشد. پیشنهاد می‌دهم در دانشگاه علامه طباطبائی و هم در مجموعه علمی دانشگاهی دیگر، این موضوع را مورد بررسی جدی قرار بدهند، این بحث ارتباطات علمی و طرح مسائل مشترک کمک می‌کند به اینکه این ادبیات نقد و ادبیات تولید شده جدید و دانش وارد شده جدید مورد توجه قرار بگیرد.

شاخص‌های چگونگی تحول در علوم انسانی

دکتر عبدالله معتمدی

سرپرست دانشگاه علامه طباطبائی.



هدف از این نشست اعلام آمادگی دانشگاه علامه طباطبائی برای استفاده از ظرفیت استادان برای تحقق چگونگی تحول در علوم انسانی است و می‌توانیم از دل این گفتگوها به یک نقشه راهی برای تحول در علوم انسانی برسیم. مطالبی که گفته شد و مطالبی که گفته خواهد شد، تدوین این مطالب به مثابه گامی برای فراهم کردن ادبیات علمی در حوزه علوم انسانی می‌باشد، این مستند کردن خیلی می‌تواند مفید باشد. فرمودند هر علمی که در کاغذ نیاید از بین می‌رود و مکتوب کردن و نگه داشتن این‌ها به عنوان ادبیات موضوع برای ما موضوعیت دارد. ما به اقتضای اینکه دانشگاه هستیم و کنشگری عملیاتی داریم و امیدواریم بتوانیم از این گفت و شنودها استفاده کنیم. تحول علوم انسانی نیازمند سیاست‌گذاری است ما از این سیاست‌گذاری حتماً در این فرآیند گام برمی‌داریم. پژوهشگاه تحول در علوم انسانی به خوبی پای کار خواهد آمد و از ظرفیت‌های موجود استفاده خواهیم کرد. اصلی‌ترین کاری که برای خودمان قائل هستیم این تحول در علوم انسانی را در قالب یک گفتمان علمی در بین دانشجویان و اساتید داشته باشیم. ما آمادگی داریم این محتواها را در حوزه تحول علوم انسانی به چاپ برسانیم حتی به زبان‌های دیگر هم این کار انجام شود؛ و تولید علمی باشد که در خدمت جامعه علمی قرار بگیرد.

عنوان بحثی که این نشست برای آن انتخاب شده است «چگونگی تحول در علوم انسانی» است. وقتی صحبت از چگونگی تحول در علوم انسانی صحبت می‌کنیم گویا گامی با چرایی و چیستی برداشته شده است و از چرایی گذر کردیم. الان رسیدیم به

چگونگی. در فرآیند چگونگی تحول علوم انسانی شاید باز یک برگشتی به چرایی و چیستی اجباراً باید داشته باشیم. چه بسا که اقتضا کند که ما در مورد چرایی صحبت کنیم؛ البته در سال‌های گذشته در مورد چرایی و چیستی در تحول علوم انسانی بحث شده حتی در مورد چگونگی هم کار شده است. کاری که انقلاب شورای تحول و شورای عالی انقلاب اسلامی در تغییر محتوای درسی داشتند یک بحث چگونگی بود. شورای عالی انقلاب اسلامی و شورای تحول به نتیجه رسیدند که برنامه‌های درسی باید بازنگری شود و الآن بیش از صدها برنامه بازنگری شده و این یک اقدام و حرکت بوده که چگونه تحول صورت گرفته است. الآن که بیش از نه سال از این اقدامات می‌گذرد عناصر مکمل دیگری در کنار این برنامه‌ها نیاز بود که انجام نشد و باعث شد این تغییر برنامه‌ها هم در کنش خودش را پیدا نکند.

در برنامه‌ها عناوینی با عنوان تحول علوم انسانی گنجانده شد و سرفصل‌ها تغییر کرد ولی آنکه باید اینها را محقق کند استاد است، درواقع کسی که اینها را تبدیل به رفتار کند استاد است. ما در همگام کردن اینکه استادان را با خود همراه کنیم توفیق نداشتیم یا کمتر توفیق داشتیم. اینکه برنامه‌های ما برنامه جامع نبود یا وزارت علوم پای کار نبود. این برنامه‌ای که ما در سطح ملی با آن مواجه هستیم و فکر می‌کنیم در دانشگاه علامه طباطبائی شروع کنیم این بحث گفتمان علمی در مورد تحول علوم انسانی است. از تمامی گروه‌های آموزشی تقاضا داریم که در مورد این موضوعات بحث کنند و پیرامون موضوع تحول نشست بگذارند؛ و لزوماً نباید جایگاه اثباتی انجام شود و اگر کسی فکر می‌کند نشدنی است در این موارد هم نظر خود را بیان کنند. در غیر صورت امکان شکل‌گیری این تحول وجود ندارد.

در راستای گفتمان‌سازی به نظر می‌رسد که ما باید اقداماتی را انجام دهیم. با کمک دوستانی که مسئولیت این کار را دارند و با کمک همه دوستان در همه دانشکده‌ها از طریق اقداماتی که فکر می‌کنیم این اقدامات زمینه گفتمان را فراهم می‌کند. همین نشست در واقع یک کاری است که بالاخره یک پیام خودش را منتقل می‌کند. دکتر حداد عادل

موضوعشان بیشتر مربوط به معرفی شخصیت علامه طباطبائی بود و ما بحثی که دکتر برزگر و آیت الله اعرافی و بحثی که دکتر رستمی فرمودند اینها در واقع یک ارائه راهکارهایی است که ما چگونه وارد شویم و این نشست‌ها باید گسترش یابد؛ و از حوزه‌های تخصصی مختلف با تخصص‌های مختلف نشست‌های ویژه‌ای داشته باشیم و در کنارش می‌توانیم از مجموع افراد دیگر هم استفاده کنیم. کرسی‌های آزاد اندیشی، کرسی‌های نقد، این‌ها داده‌های لازم را برای تحول در علوم انسانی فراهم می‌کند؛ که بتوانیم در مورد آن صحبت کنیم. نشست انتقال این گفتمان به دانشجویان تحصیلات تکمیلی و این دانشجویان در این فضا قرار بگیرند، همه در راستای گفتمان‌سازی است. شبکه‌سازی با استادان و تمام نهادهایی که در این زمینه کار کرده‌اند این‌ها می‌تواند به ما کمک کند که ما مواجه بشویم با کارهایی که شده است. ممکن است این کارها نواقصی هم داشته باشد ولی راهی است که دیگران انجام داده‌اند و ما هم می‌توانیم انجام دهیم و استفاده کنیم. یکی از بحث‌هایی که به نظر باید به آن توجه کنیم، همین است که ما وقتی می‌خواهیم در مورد چگونگی تحول علوم انسانی پردازیم به چیستی و ناچیزی آن توجه کنیم؛ یعنی به نظم یک مقدار آن ناچیزی هم باعث می‌شود حرکت ما کند شود و بخشی از فرمایشات دوستان هم در واقع معطوف به ناچیزی بود. در واقع ابهامات و تصورات نادرستی که نسبت به تحول علوم انسانی است گاهی اوقات شرایطی را فراهم می‌کند که از برخی همکاران اتفاق می‌افتد که بیشتر همان ناچیزی باعث این مسئله می‌شود؛ بنابراین هم به چیستی و هم به ناچیزی توجه کنیم.

تعریفی که شورای تحول و تعریفی که ما در مورد تحول در علوم انسانی مطرح می‌کنیم؛ چهار شاخص را به عنوان تحول در علوم انسانی در برمی‌گیرد که به آن اشاره می‌کنیم.

۱. شاخص روز آمدی: یکی از بحث‌ها این است که علوم انسانی در هر رشته تخصصی این علوم انسانی روز آمد شود، یعنی این دانشی که بنده رشته‌ام روان‌شناسی است در مورد روان‌شناسی دهه چهل صحبت نکنم. ما در دانشگاه علامه طباطبائی می‌توانیم در

مورد این روز آمدی حتی دیپلماسی علمی که ما معتقد هستیم در دانشگاه علامه طباطبائی اتفاق بیافتد. این دیپلماسی علمی را در راستای روز آمدی تعریف کنیم یعنی اگر قرار است استاد ما با دانشگاه‌های دیگر تعامل داشته باشند، همین است که یک شناختی پیدا کنیم که در دانشگاه‌های بزرگ دنیا مباحث جدی که آن دانشگاه‌ها اتفاق می‌افتد، چه چیزی است. این وجه تحول در علوم انسانی است. در واقع دانش خودمان را روزآمد کنیم؛ و برای این دانش منابع مناسب تهیه کنیم و برای آن فعالیت‌های مرتبط تهیه کنیم و از این دانش استفاده کنیم. فکر می‌کنم اینجا ما خیلی دچار نگرانی نیستیم و کمتر افرادی باشند که در این موضع بگویند نیازی نیست. حتماً نیاز است چرا که رشته‌های علوم انسانی در ایران کهنه هستند. در واقع بحث‌هایی که ما در کلاس‌ها مطرح می‌کنیم بحث‌هایی است که چند دهه از آن گذشته است. اگر استادان ما بتوانند از منابع انگلیسی استفاده کنند که بهتر ولی استادانی که به زبان انگلیسی آشنایی کامل ندارند و از کتاب‌های ترجمه شده استفاده می‌کنند این خودش هم شکافی ایجاد می‌کند؛ که آیا ترجمه، ترجمه مناسبی بوده یا خیر؛ بنابراین یک شاخص به نظرم باید به اندازه کافی توجه کنیم. حتماً دانشگاه علامه باید به آن حساس باشد و در حوزه تحول در علوم انسانی برنامه‌های مختلف داشته باشیم. چه برنامه‌ای احتیاج دارد، دوستان بنشینند و در مورد آن بحث کنند. بحث دیگر که به عنوان شاخص مطرح شده این است که بالاخره علوم انسانی در یک نظام هماهنگ دانشگاه و جامعه باید باهم یک پیوندی داشته باشند و دانشگاه باید پیشرو و حرکت و جهت‌گیری به فعالیت‌های اجتماعی باشد این ارتباط دانشی که الآن در حوزه علوم انسانی است هیچ کاربردی در فضای اجتماعی ندارد. دانشجو در حالی فارغ‌التحصیل می‌شود، که فقط یک دیدگاه در مورد نظریه‌ها دارد ولی بلد نیست از آن استفاده کند و به کار بگیرد.

۲. کاربردی کردن علوم انسانی: یک جنبه دیگر از این بحث، کاربردی کردن علوم انسانی است. بالاخره ما بتوانیم از دل این حرف‌ها به سمتی برویم که به حل مشکلات اجتماعی برویم و جامعه به کسانی که سرمایه‌گذاری می‌کنند و استعداد جامعه باشد، این‌ها در خدمت مسائل و مشکلات باشد. این کاربردی کردن هم ما در قالب تغییر برنامه‌ها و در

برنامه‌های درسی که تغییر می‌دهیم و بازنگری می‌کنیم در قالب مهارتی کردن بخشی از دروس به آن توجه کنیم هم اینکه زمینه‌ای فراهم شود که فارغ التحصیلان در رشته‌های مختلف بتوانند در قالب مراکز رشد، در قالب جایگاه‌های دیگر آن ایده‌های تخصصی، کاربردشان را پیدا کنند. مثلاً از دانش روان‌شناسی چه خدماتی را به جامعه می‌توانیم ارائه بدهیم. کاربردی کردن هم یک تحول در علوم انسانی است. در واقع چگونه می‌توانیم دانش رشته‌های علوم انسانی را به سمت کاربردی کردن ببریم.

۳. بومی‌سازی یا بومی‌گری یا بومی‌نگری: شاخص سوم که بالاخره بحث خیلی جدی است بحث بومی‌سازی یا بومی‌گری یا بومی‌نگری است که این خیلی مهم است. ما بدون هرگونه افراط و تفریط اگر با انصاف نگاه کنیم در هر رشته تخصصی از علوم انسانی اصل این محتوا و اصل این تحقیق‌ها در کشور دیگری انجام شده و داده‌هایی که مبنای نظریه شده در یک جای دیگر اتفاق افتاده است. وقتی در کلاس در مورد جوان صحبت می‌کنم در واقع من در مورد نوجوان غرب صحبت می‌کنم. چون کتابی که من از آن استفاده می‌کنم در آن بافت کشور خودش تهیه شده، ترجمه شده و من هم از آن استفاده می‌کنم. اگر گفته شود که ما علوم انسانی را به سمتی ببریم که ببیم جامعه ما چه خبر است و آن تحقیقات میدانی را در کتاب بیاوریم یعنی در واقع مبنای تدریس من بر اساس مطالعات بومی باشد، رویکردهای بومی باشد. ما معتقدیم که علوم انسانی به‌طور کلی ساخت‌محور و بافت‌محور است، فرهنگ محور نیز می‌تواند باشد. در واقع اینها در بافت و فرهنگی که شکل می‌گیرد خیلی متفاوت است؛ و یک رفتار در بافت‌های مختلف معانی مختلفی دارد. دروسی مثل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و ... مثل دروس فیزیک و شیمی نیست. وقتی ما به این نتیجه می‌رسیم چرا از این دریغ بورزیم که ما به سمت بومی‌سازی برویم. این اصلاً بحث ما نیست چند دهه‌ای است که در دنیا حرکت‌های اعتراضی نسبت به دانش علوم انسانی موجود پیدا شده است که این دانش جهانی نیست. این دانشی است که در یک بافت و موقعیت فرهنگی، اجتماعی تولید شده است و در زمینه دانش بومی، هندی‌ها و کرده‌ای‌ها و مکزیکی‌ها کتاب نوشتند. یعنی کتاب با تالیفات متعدد در حوزه دانش بومی

دارند. دانش بومی این نیست که فقط در مورد بوم خودم صحبت کنیم. دانش بومی در جهت غنی‌سازی دانش جهانی است؛ یعنی دانش بومی در جهت توسعه دانش جهانی است. در جهت این است که بزرگواران در مجامع علمی شرکت کرده‌اند. بنده تجربه این مجامع را داشته‌ام؛ و آنجا وقتی در مورد نظریه پردازان دیگر صحبت می‌کنیم از شما سؤال می‌پرسند خوب حالا تو چه می‌گویی؟ تو چه آوردی با خودت؟ این چیزی است که دست ما خالی است و نیاز داریم با خود ببریم؛ و چیزی که ما به آن نیاز داریم این است بوم خودمان را مطالعه کنیم. اقتضاعات جامعه خودمان را مطالعه کنیم؛ و براساس این مطالعه تبدیل به متن کنیم و از این استفاده کنیم.

۴. اسلامی‌سازی: شاخص بعدی که در تحول در علوم انسانی مطرح می‌شود بحث اسلامی سازی است. ممکن است که یک مقدار از طردها و انکارها به این شاخص برگردد. در سه شاخص قبلی شاید خیلی افراد دغدغه نداشته باشند و پذیرش بیشتر باشد. در ناچستی‌های تحول عرض کردم که علم را ایدئولوژیک نکنید، هیچ علمی غیر ایدئولوژیک نیست. کدام علمی است که پشت آن فلسفه و دیدگاه نظری وجود نداشته باشد. اصلاً انسان بی‌دینی وجود ندارد. بی‌دینی هم یک نوع دین است. بنابراین زمانی که صحبت از اسلامی سازی می‌شود اگر به ناچستی‌ها توجه کنیم دغدغه دوستان تاحدی برطرف شود. فرض کنید که یکی از باورهای نادرست در همین زمینه می‌تواند مطرح باشد این است که اگر قرار است یک کتاب در زمینه روان‌شناسی بنوسیم باید پر از حدیث و آیه باشد تا این اسلامی سازی بشود. چه کسی به این اعتقاد دارد؟ چه کسی این را قبول دارد؟ به قول دوستان روان‌سنجی در این مورد هم باید روایی محتوایی و هم روایی صوری وجود داشته باشد. کسی که کتاب را می‌خواند باید متوجه شود که کتاب روان‌شناسی می‌خواند. قرار نیست که من تحت عنوان روان‌شناسی معارف درس بدهم.

اینکه در واقع تأکید می‌شود نسبت به این مبانی، خودش یک حرف عالمانه است که وقتی صحبت از هر علمی می‌شود این علوم انسانی بر اساس یک مبانی انسان‌شناسی یک نظریه شکل گرفته است. بر اساس یک مبانی هستی‌شناسی علوم انسانی شکل گرفته است.

ما در مبانی با هم اختلاف داریم. مبانی علوم انسانی امروز عمدتاً امانیسم است. مبانی علوم انسانی امروز عمدتاً مادی گرایی است. اگر این مبانی را تغییر بدهیم در واقع نگاه من به انسان یک نگاه مادی گرایانه نیست. ولی دروسی که تدریس می کنم مبتنی بر نگاه مادی گرایانه است؛ یعنی از لحظه لقاح می بینم تا مرگ. این مبتنی بر یک مبانی فلسفی است که آن کسی هم نظریه می گوید هیچ ضرورتی نمی بیند که بگوید مبانی فلسفی من این است. به دانشجو گفته نمی شود ولی نظریه این است، یعنی مبتنی بر مبانی انسان شناسی است.

این بحثی که وجود دارد همین است که ما به لحاظ انسان شناسی معتقدیم که یک تعریف متفاوتی از هستی داریم. انسان ساحت های مختلف دارد، یک ساحت زیستی و مادی دارد. ما در ساحت زیستی شاید هیچ چاره ای نداشته باشیم جز اینکه از روش های اثبات گرایی و تجربی استفاده کنیم. تمام وجود انسان که ساحت زیستی نیست. انسان ساحت های دیگر هم هست که صرفاً زیستی نیست. وقتی صحبت از اسلامی سازی می شود قرار نیست دانش غرب را دور بریزیم. در واقع یکی از ناچستی ها همین است. قرار نیست دانش غربی را دور بریزیم بلکه در حد فهم یک ساحت از آن استفاده می کنیم؛ بنابراین اینکه احتیاج به علوم غربی نداریم از آن باورهای نادرست است. علم دستوری نیست اما فعالیت های علمی در جهت گیری فعالیت های ارزشی ما خیلی متفاوت می شود. اینکه با چه مبنایی نگاه کنیم، نوع فعالیت ها متفاوت می شود. بحث این است که حرکت و سمت و سوی علمی را مشخص کنیم. این بحث امروز و فردا نیست ضمن اینکه همین الآن هم دستان خالی نیست ولی این طور بگوییم که در طی یک ساله و یا دوساله انجام بشود، قطعاً پاسخ منفی است و خیر اینطور نیست. بلکه یک فرآیند است. دانشی که به عنوان دانش غربی می بینید یک تاریخچه سیصد ساله دارد ما نمی توانیم بگوییم خوب چهل ساله می گوئید تحول و ... خوب چه اقداماتی انجام شده است؟ چه کسانی کار انجام دادند. پتانسیلی که امروز وجود دارد هیچ وقت وجود نداشته است. علم مدرن علم تجربی است. این از آن حرفاست و لذا نمی شود آن را اسلامی کرد. این از باورهای نادرست است. شما

نگاه کنید در هر کتاب علمی چقدر از گزاره‌های علمی غیر علمی است. به نظریه‌های هم نگاه کنید، مازلو ویژگی‌های انسان‌های خودشکوک را مطرح میکند و می‌گوید این ویژگی انسان خود شکوفاست. خوب آقای مازلو شما با چه تعریفی رفتید انسان خود شکوفا را پیدا کردید؟ آیا آن تعریف و مبنایی که شما انتخاب کردید علمی است؟ بنابراین در خود غرب هم گفتند انسان مانند طبیعت قابل مطالعه است، همان‌طور که طبیعت را می‌شود مطالعه کرد انسان را هم می‌شود مطالعه کرد. امروز پارادایم‌هایی در غرب مطرح شده است که چه کسی گفته انسان این‌گونه است؟ اگر بخواهیم تحقیق کنیم نمی‌توانیم با روش‌های تجربی انسان را مطالعه کنیم.

امیدوارم که با کمک استادان در گروه‌های مختلف تمام این‌ها را به یک پروژه جدی تحقیقاتی تبدیل کنیم و استادان ما در پشت این پروژه‌ها قرار بگیرند و از آن‌ها پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دکتری تعریف شود و حاصل این کار این باشد که در یک فرآیند زمانی از این طریق راه‌حل‌هایی را فراهم کنیم که گامی را پیش ببریم. ما این توان را داریم که در دانشگاه علامه طباطبائی از مجموعه استادان فرهیخته که متخصص هستند و به این مطالب اعتقاد دارند و نیازمند این هستیم که برخی کارها را به شیوه گروهی و تیمی انجام بدهیم، کار دشواری است و اصلاً این‌طور نیست که ما بخواهیم کم سنجی کنیم؛ که اگر امروز یک استاد تصمیم بگیرد که یک منبعی تهیه کند با این رویکرد، این‌طور نیست به این راحتی کاری انجام دهد. نیاز به تحقیق تفحص و کار شبانه روزی دارد. ولی نشد ندارد و باعث می‌شود که علاقه به علوم انسانی بیشتر شود. چرا الآن دیدگاه‌ها نسبت به علوم انسانی دید خوبی ندارد؟ زیرا گفته می‌شود علوم انسانی چه کاری می‌تواند انجام دهد، چه نقشی دارد؟ در واقع علوم انسانی جایگاه خود را در جامعه ندارد. یک بخشی از این جایگاه می‌تواند برگردد؛ و استعداد‌های ما می‌توانند وارد علوم انسانی شوند.

بررسی تحول علوم انسانی اسلامی در فلسفه نوصدرایی

رئیس شورای سیاست گذاری مجمع
عالی علوم انسانی اسلامی.

حجت الاسلام و المسلمین

رضا غلامی



بنده یک پرسش مطرح می‌کنم که معنای وصف اسلامی در فلسفه اسلامی چیست؟ چرا ما می‌گوییم فلسفه اسلامی؟

اولاً اسلام پنجره‌ی تازه‌ای به روی فلسفه باز می‌کند و فلسفه وارد عرصه‌هایی می‌کند که فلسفه مستقلاً به تنهایی قادر به ورود به این عرصه‌ها نیست. ثانیاً فلسفه به خوبی می‌داند که قادر به پاسخ‌گویی به همه پرسش‌های بشر در مورد هستی نیست و بدون استعانت به دین به رسالت خودش عمل کند. فلسفه بدون اینکه مجبور باشد از اثبات‌گری عقلی عبور کند و از کمک دین در خیلی از عرصه‌ها بهره‌برداری می‌کند. نکته چهارم دیگر اینکه تنوع در مشرب‌های فلسفی یا اختلاف نظری در فلسفه اسلامی به منزله قائل بودن چند حقیقت نیست بلکه به معنای باز بودن راه‌های متعدد برای تقرب به حقیقت ضمن وفاداری به هسته سخت فلسفه اسلامی است. حالا این پرسش مطرح می‌شود که چه زمانی یک مشرب جدید در فلسفه اسلامی خلق می‌شود؟ وقتی راه جدید برای تقرب به حقیقت کشف شود و تأکید می‌کنم هر اختلاف نظر جزئی به منزله شکل‌گیری یک مشرب تازه فلسفی نیست که بعضی‌ها بخواهند چنین ادعایی مطرح کنند. در واقع مشرب جدید فلسفی یک معماری تازه بر روی لایه سخت و جوهر فلسفه محسوب می‌شود.

نکته پنجم اینکه تفاوت اصلی فلسفه اسلامی با فلسفه‌های یونان باستان را باید در خردگرایی ناب و مرزبندی بین فلسفه و برداشت‌های بی‌مبنا و حتی در مواردی

برداشت‌های خرافی از هستی‌جست‌وجو کرد و تفاوت فلسفه اسلامی با فلسفه‌های غرب و مدرن را باید اولاً در فطرت بنیادین بودن و در اصول حاکم در فلسفه اسلامی و ثانیاً در روش فلسفه اسلامی و ثالثاً در هدف فلسفه اسلامی در نظر گرفت. به بیان دیگر فلسفه مدرن گرچه با انقلاب دکارت آغاز می‌شود و با اندیشه‌های کانت جلو می‌رود ولی در مسیری که تا الآن طی کرده بیش از آنکه جنبه صد در صد عقلی خود را به هر ترتیبی حفظ کند به سمت علم‌گرایی پیدا کرده و فلسفه‌های جدید غربی بیش از اینکه انسان را از سردرگمی نجات بدهند و آن را صاحب تکیه‌گاه کنند، بیشتر انسان را در سردرگمی فرو بردند.

ششم اینکه میان فلسفه و آراء فلاسفه تفاوت وجود دارد. فلسفه یک دستگاه فکری با معماری‌های متنوع است و بر اساس این دستگاه مجموعه‌ای از آراء متکثر فلسفی شکل می‌گیرد. آنچه که شکل می‌گیرد آراء فلاسفه مساوی فلسفه یک مشرب فلسفی نیست که اگر مثلاً رأی یک فیلسوف را باطل کردیم کل فلسفه باطل نمی‌شود. البته برخی چنین دیدگاهی دارند. البته وقتی نقد آرای فلسفی ممکن است به طریق اولی نقد فلسفه اسلامی و دستگاه و مشرب‌های او هم امکان‌پذیر است. معمولاً کسانی که با فلسفه اسلامی مخالفت می‌ورزند منشأ مخالفتشان آرای خاص فلاسفه است نه دستگاه فلسفه. ضمن اینکه نمی‌توانم از بیان این مطلب صرف نظر کنم که بخشی از نقدهایی که به آرای فلاسفه اسلامی هم می‌شود مولود عدم درک درست این آراء است. در خیلی از این موارد ملاحظه می‌کنید که منظور از چنین رأی و نظر چیست و مشخص می‌شود که ناقد محترم متوجه منظور فیلسوف نشده است. نمی‌خواهم بگویم همه موارد اینگونه است اما بخش مهمی از موارد اینگونه است.

نکته هفتم و آخرین نکته در باب مقدمه کلیت فلسفه این است که امروز بعضی از لزوم تحول در فلسفه اسلامی سخن می‌گویند. ما هم می‌گوییم؛ اما به نظر می‌رسد که هنوز درباره معنا در مورد فلسفه تحول اسلامی نظر شفافی ابراز نشده است. تحول در فلسفه را می‌شود در چند عرصه دنبال کرد. اول: در پالایش فلسفه از آرای غیر فلسفی اعم از کلامی

عرفانی و غیره. دوم: در تقویت نقاط سست و ضعیف و اقتناع کننده. سوم: در ورود به موضوعات جدیدی که در قلمرو فلسفه هست هنوز فلسفه وارد نشده است. چهارم: در امتداد بخشی به هستی‌شناسی فلسفی به زندگی اجتماعی. بنابراین متوجه شدید که موضوع فلسفه را عوض نکردم و قلمرو فلسفه را هم تغییر ندادم. بلکه می‌گویم ما با همین موضوع و همین قلمرو می‌توانیم وارد حوزه زندگی اجتماعی شویم و بر دستورالعمل‌های اجتماعی هم از این منظر اثر بگذاریم.

بعد از طرح این هفت نکته‌ای که از باب مقدمه عرض کردم حالا لازم است در معرفی فلسفه نوصدرایی ده مطلب کلیدی و اساسی نیز بیان کنم.

اول: اینکه فلسفه صدرایی همچنان یکی از قوی‌ترین مشرب‌های فلسفه‌ی اسلامی است چرا؟ چون با پیوند با قرآن، عرفان و برهان هم قدرت بینایی فلسفه را دو چندان کرده است و هم قدرت حل مسائل گره‌های هستی‌شناسانه را مضاعف ساخته است. درعین حال تأکید می‌کنم نقدر فلسفه صدرایی منتفی نیست و هیچ‌گاه از دستورالعمل فلسفه صدرایی خارج نشده است.

مطلب دوم: اینکه فلسفه نو صدرایی در عرض فلسفه صدرایی نیست؛ یعنی یک مشرب تازه نیست بلکه با اذعان به قدرت و کارایی فلسفه صدرایی مکمل و تداوم بخش فلسفه صدرایی است. ما نیامده‌ایم مشرب‌های فلسفی اضافی کنیم و بگوییم یک مشرب جدید وجود دارد به نام نوصدرایی. ما فلسفه نوصدرایی را در طول فلسفه صدرایی تلقی کردیم.

سوم: اینکه نخستین کار اصلی فلسفه نوصدرایی سرایت دادن فلسفه صدرایی در مسائل اجتماعی بدون خروج از قلمرو فلسفه اسلامی است؛ به عبارت دیگر نوصدراییان در عمل بدون اینکه موضوع فلسفه را عوض کنند وارد ساحت جامعه کردند، هرچند هنوز فاصله فلسفه نوصدرایی با نقطه مورد انتظار زیاد است. درست است که این کار انجام شده، ولی حق مطلب هنوز ادا نشده است.

نکته چهارم: این است که کار دوم فلسفه نوصدرایی مواجهه با مکاتب الحادی است یعنی تا الآن نه فقط رویارویی فلسفه نوصدرایی با این مکاتب بسیار وسیع و عمیق بوده است بلکه در اغلب این موارد مکاتب الحادی مغلوب فلسفه نوصدرایی بودند که نمونه بارز آن در نقدهای بنیان افکن علامه طباطبائی بر مارکسیسم جستجو کنیم. علامه طباطبائی هم در کشاندن فلسفه صدرایی در ساحت اجتماعی نقش بسیار کلیدی و منحصر به فرد داشتند و هم در رویارویی با مکاتب الحادی از پایگاه فلسفه صدرایی داشته‌اند.

پنجم: اینکه کار بعدی فلسفه نوصدرایی پالایش و تخلیص فلسفه صدرایی است. ما نمی‌توانیم رد کنیم که بخشی از متون فلسفی مرحوم صدرالمألهین وارد مباحثی شده است که یا ربط وسیعی با فلسفه ایشان ندارد یا اثبات‌پذیری آن با روش حکمت متعالیه به راحتی ممکن نیست. لذا پالایش فلسفه صدرایی و خالص‌سازی آن که البته همه در رهگذر نقد صورت گرفته و می‌گیرد، یکی از کارهای نوصدراییان به شمار می‌رود؛ یعنی نوصدراییان تعصبی ندارند که حالا مطلبی لازم شد پالایش شود و آن را پالایش کنند.

ششم: اینکه کار دیگر فلسفه نوصدرایی نقد، تکمیل و نوآوری در طول فلسفه صدرایی است. درواقع فلسفه نوصدرایی نه تنها نقد فلسفه نوصدرایی را کنار نمی‌گذارد و همان‌طور که اشاره شد هیچ تعصب کورکورانه‌ای به آرای مرحوم ملاصدرا ندارد بلکه باب نوآوری در متن فلسفه صدرایی هم نمی‌بندد؛ که برای نمونه می‌شود به نوآوری‌های علامه طباطبائی اشاره کرد. با یک جستجوی کامل‌تر به فهرست‌های دقیق‌تر به نوآوری‌های علامه طباطبائی دست پیدا کرد.

نکته هفتم: اینکه سر جمع فلسفه نوصدرایی با تکیه به فلسفه صدرایی دارای ویژگی‌هایی است که اهم این ویژگی‌ها را عرض می‌کنم یکی فطرت محوری و دیگری نسبت‌گریزی، بعدی وسعت دهی به منابع و روش‌های شناخت، بعدی خردسالاری، دیگری سکون و حرکت‌مندی، بعدی کمال‌گرایی و واقع‌گرایی است. البته همه این ویژگی‌ها را در یک ویژگی مهم دیگر پیوند زد و اینکه فلسفه صدرایی و نوصدرایی درعین حال که خط قرمز خودش را تحقیق‌پذیری عقلی می‌داند ضمن اثبات عقلی دین نه

تنها وحی را دارنده امتیازات بی‌همتا می‌داند بلکه کمال بهره را در دین جهت باز کردن گره‌های نظری می‌برد و متقابلاً در دین نیز در برابر هجمه‌های دینی حمایت می‌کند.

نکته هشتم: اینکه فلسفه صدرایی و نوصدرایی به این دلایل از توان تمدن‌سازی برخوردارند. این سؤال را یکی از من پرسید. شماها چه دلایلی دارید که فلسفه صدرایی و نوصدرایی از سایر مشرب‌های فلسفی از مکاتبی مثل نواخیاری گری تفکیک و امثال این‌ها قدرت بیشتری در تمدن‌سازی دارند؟ در فلسفه همان‌طور که اشاره شد هستی‌شناسی را هم از جهت نظری و هم از جهت عملی تداوم اجتماعی می‌دهد و دوم اینکه این فلسفه تعالی‌بخشی اجتماعی و هم افزایی اهالی جامعه بر کمال را لازمه تعالی بخشی فردی در مدار هستی می‌داند. سوم این که فلسفه در عین حفظ استقلال خود با دین رابطه تنگاتنگی دارد و دین را در قانون‌گذاری اجتماعی مدد می‌کند. چهار این که فلسفه در ساخت علوم انسانی و اجتماعی نقش کلیدی دارد. به نظرم این مشرب‌ها از سایر مشرب‌ها و از مکاتب غیرفلسفی حتی در درون اتمسفر اسلامی کارایی‌اش برای تمدن‌سازی به مراتب بیشتر است.

مطلب نهم: اینکه امام خمینی و علامه طباطبائی بانیان اصلی فلسفه نوصدرایی محسوب می‌شوند و شاگردان این بزرگواران در عمل بیشترین خدمت را به شکل‌گیری و بسط و تعمیق فلسفی نوصدرایی کردند. به بیان دیگر امام راحل در همه عرصه‌ها به‌ویژه در ساحت فلسفه سیاسی پایه‌گذار بخش مهمی از فلسفه نوصدرایی محسوب می‌شوند و همچنین علامه طباطبائی و شاگردان ایشان از جمله: استاد شهید مطهری، آیت الله جوادی عاملی و علامه مصباح یزدی که البته شاگرد امام هم بودند، در حوزه هستی‌شناسی و در عرصه انسان‌شناسی پایه‌گذار فلسفه نوصدرایی هستند که ان شاء الله این راه از سوی شاگردان این بزرگواران تداوم پیدا خواهد کرد.

نکته دهم: فلسفه نوصدرایی بخشی از راه را رفته ولی راه‌های نرفته، کم‌کاری‌ها و بی‌عملی‌ها در این ساحت نیز کم نیست. اول اینکه بعد از رحلت علامه طباطبائی و استاد شهید مطهری رویارویی فکری با مکاتب بشری با افت قابل توجهی روبه‌رو شد و هنوز

نوصدراییان با بخش مهمی از فلسفه‌های معاصر و پرسش‌های بنیادی برآمده از این فلسفه مواجهه مبتکرانه‌ای نداشته‌اند. دوم اینکه در مواردی فلسفه نوصدرایی جایگاه خودش را با علم کلام خلق کرده و آزادی و استقلال خودش را فدای مواجهه کلامی با حملات علیه دین کرده است. می‌توانست از پایگاه فلسفه به دین کمک کند و نیاز نبود وارد حوزه کلام شود. هنوز نوصدراییان قدر و قیمت واقعی و نظام برآمده از آن را ندانستند و درجه‌بندی‌ها کردن این نظم جدید اجتماعی گام‌های بلندی بر نداشتند. چهار اینکه فلسفه نوصدرایی هنوز تأثیرات عمیقی در فقه و سوق دادن فقه به عقل‌گراتر شدن و نظام‌ساز شدن نداشته است. پنجم اینکه با اینکه فلسفه نوصدرایی گام‌های موثری در تداوم اجتماعی خودش داشته اما هنوز نتوانسته خردگرایی نوصدرایی را در فرهنگ و سبک زندگی مردم رواج دهد، کاری که غربی‌ها کردند. فلسفه غرب موفق شده در حوزه کودکان هم آموزه‌هایی را ارائه بدهد؛ اما ما هنوز نتوانستیم چنین کاری انجام بدهیم.

فلسفه نوصدرایی حالا چه نسبتی با علوم انسانی اسلامی دارد که هفت مطلب مهم را عرض می‌کنم: اولاً همچنان که رابطه فلسفه با علوم اثبات مبادی تصدیقی می‌باشد فلسفه نوصدرایی هم چنین نقشی را در قبال علوم انسانی و رشته‌های آن ایفا کند. فلسفه صدرایی نقش لایه زیرین علوم انسانی را بر عهده دارد. من نمی‌گویم همه زیربنای نوصدرایی را فلسفه صدرایی می‌سازد، می‌گویم لایه زیرین و مرکزی‌ترین نقطه سخت را می‌سازد. ثانیاً حضور تعیین‌کننده فلسفه نوصدرایی در هسته سخت علوم انسانی اسلامی به منزله عدم حضور تعریف شده و هدف‌مند فلسفه صدرایی در سایر لایه‌ها و مناطق علوم انسانی اسلامی نیست. هرچند گفته شود که فلسفه نوصدرایی در تمام لایه‌ها مثل اکسیژن حضور دارد اقرار نشده است. البته این دیدگاه بنده است و قطعاً دیدگاه من هم قابل نقد است. ثالثاً از آنجا که علوم انسانی نمی‌تواند بدون تکیه‌گاه باشد فلسفه نوصدرایی در علوم انسانی اسلامی چنین نقشی را دارد. علوم انسانی از نسبیّت‌گرایی افراطی نجات پیدا می‌کند هرچند که باید توجه کنیم که وجود نسبیّت غیرمطلق نه قابل انکار هست و نه مذموم هست. ما با سطحی از نسبیّت رد علم مواجه هستیم و نمی‌توانیم باب نسبیّت را ببندیم، آنچه که مذموم هست و

اجازه نمی‌دهد که علوم انسانی کار خود را جلو ببرد، نسبت هست که می‌شود در مورد آن صحبت کرد. رابعاً علوم انسانی اسلامی به جز لایه سخت خودش در سایر لایه‌های خود ظنی است. این گونه نیست که در فقه هم به یقین احتیاج داشته باشیم و بر ظن استوار است ولی ظن معتبر مد نظر است. در علوم انسانی اسلامی هم همین طور است. نمی‌خواهیم ادعا کنیم که همه چیز قطعی می‌شود. خامساً جمع بین برهان قرآن و عرفان تأکید بر تعالی بخشی و نیز جامعه‌نگری در فلسفه نوصدرایی موجب می‌شود که این فلسفه با دین در جهت ساخت علوم انسانی تشریک مساعی راحت‌تری داشته باشد و در شکل‌گیری و تکامل علوم انسانی اسلامی نقش مؤثرتری ایفا کند. سادساً ابتدای علوم انسانی اسلامی بر فلسفه نوصدرایی مانند ابتدای علوم انسانی بر دین نه نسبت این علوم با علوم تجربی و تفسیری را کم می‌کند و نه از کارایی علوم در جنبه‌های عینی می‌کاهد. سابعاً از منظر فلسفه نوصدرایی تفاوت اصلی علوم انسانی اسلامی را با علوم انسانی سکولار را باید در نسبت‌گزینی در خردگرایی ناب و فطرت بنیاد در محترم شمردن وحی و اظهار نیازمندی به آن در عرصه‌های معین در تعالی بخشی به انسان و جامعه انسانی و در پیوند میان حیات دنیوی و اخروی در قدرت منحصر به فرد این علوم برای حل اختلافات و منازعات بشری و به تبع آن در آرامش بخشی به انسان و جوامع انسانی در نظر گرفت.

۴۰ | فصلنامه علمی-تخصصی تسبیح | سال دوم | ویژه‌نامه سال ۱۴۰۰ | (پیاپی ۷)

بایسته‌های و نبایسته‌های مدیریتی تحول علوم انسانی

معاون علوم انسانی و هنر
دانشگاه آزاد اسلامی.

حجت‌الاسلام و المسلمین
عبدالحسین خسروپناه



سال‌هاست که در مورد تحول علوم انسانی سخن گفته می‌شود و این نشست هم در مورد تحول علوم انسانی است، بنده هم چندسالی است با اساتید و دانشجویان دانشگاه علامه طباطبائی مباحث خود را ارائه کردم و کسری بایسته‌ها و نبایسته‌های علمی را ذکر کرده‌ام. در این جلسات و تعاملات به این نتیجه رسیدم که بیشتر بایسته‌های مدیریتی در بحث تحول در علوم انسانی است و باید به آن پردازم. به نظر این کمترین شاید مقدم بر بایسته‌های مدیریتی نبایسته‌های مدیریتی است. لذا با این فرصت اندکی که دارم ده نبایسته مدیریتی و ده بایسته مدیریتی را یاد داشت کرده‌ام که عرض می‌کنم. ابتدا به نبایسته‌ها می‌پردازم.

اول: نباید شورای گسترش و شورای برنامه‌ریزی منحصر در اختیار وزارت علوم، تحقیقات و فناوری باشد، باید دانشگاه‌های بزرگ بر اساس سیاست‌های مصوب بالادستی اختیار تأسیس رشته و برنامه‌ریزی درسی را داشته باشند. ما در کشور نیاز به حکمرانی علمی داریم. سیاست‌ها را وزارت علوم باید تدوین و ابلاغ کند، اما تنظیم‌گری و خدمات عمومی در بخش حکمرانی علمی بر عهده دانشگاه‌های بزرگ باشد. مثلاً دانشگاه علامه طباطبائی به کمک اساتید فرهیخته باید بتواند در حکمرانی علمی مشارکت کند. این که فقط مجری باشد و یک عده‌ای در وزارت علوم نشسته‌اند و معمولاً روی کار آمدن احزاب گاهی اوقات وزارت علوم صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند و اختیار تأسیس رشته را به دانشگاه‌ها نمی‌دهند.

دوم: نباید شورای گسترش و شورای برنامه‌ریزی منحصر در اختیار وزارت علوم باشد. نباید مسئولان اجرایی کشور در تحول علوم انسانی دخالت کنند. متأسفانه کشور ما مسئول محور است تا عالم محور. تعالی و تحول در علوم انسانی یک کار علمی است و باید در اختیار کسانی باشد که عالم و معتقد به تحول هستند، نه اینکه تحول در اختیار کسانی باشند که تصویری هم از علوم انسانی ندارند.

سوم: نباید در تحول علوم انسانی از نقطه صفر شروع کرد. شخصیت‌های بزرگی در باب تحول علوم انسانی کار کرده‌اند و تجربه‌های بعد انقلاب و همچنین موسسه امام خمینی را داریم. حتی همین دانشگاه علامه طباطبائی هم تجربه‌های فراوانی در حوزه تحول علوم انسانی دارد. نباید از نقطه صفر شروع کرد.

چهارم: نباید در تحول علوم انسانی، علوم انسانی مدرن را نادیده گرفت و تجربه دانشمندان غربی و شرقی که به نظریه‌پردازی در حوزه علوم انسانی پرداختند را نادیده بگیریم. تجربه آن‌ها هم برای ما درس آموز است. لذا تعالی علوم انسانی را گفته‌ام روز آمدی بومی‌سازی و حکمی سازی. روزآمدی یعنی آخرین نظریه‌های دانشمندان علوم انسانی مدرن را باید بشناسیم. علوم انسانی مدرن با مکاتب مختلفی که هستند به یک جایی می‌رسند. ما وقتی می‌گوییم علوم انسانی اسلامی یا علوم انسانی حکمی یعنی علوم انسانی که مبتنی بر حکمت اسلامی، حکمت صدرایی، نوصدرایی. حکمت علامه طباطبائی. ما چند سال پیش یک همایشی برگزار کردیم به نام علامه طباطبائی، فیلسوف علوم انسانی اسلامی که دوجلد کتاب هم منتشر شد و مقالات متعددی هم در آن دوجلد منتشر شد. در واقع علوم انسانی اسلامی، علوم انسانی مبتنی بر حکمت اسلامی و معارف اسلامی می‌باشد؛ اما نباید علوم اسلامی مدرن را نادیده گرفت.

پنجم: نباید در تحول علوم انسانی اخباری مسلک شد. بعضی خیال می‌کنند از علوم انسانی اسلامی، تحول علوم انسانی صحبت می‌شود. حق و تجربه تعطیل و اخباری مسلک بینیم و فقط آیات، عبارات و روایات آن هم معنای ظاهری آیات و روایت که چه

می‌گوید. هم حق و تجربه را تعطیل می‌کنند، هم اجتهاد در نصوص دینی را تعطیل می‌کنند؛ لذا نباید در تحول علوم انسانی اخباری مسلک شد.

ششم: نباید در تحول علوم انسانی، علوم انسانی دانشگاهی از علوم انسانی حوزوی تفکیک کرد. باید بین این دو تا گفتگو باشد. در تحول علوم انسانی باید تحول باشد. برخی می‌خواهند تحول در علوم انسانی ایجاد کنند ولی فقط در علوم انسانی دانشگاهی را می‌خواهند. نباید در تحول، علوم انسانی دانشگاهی را از علوم انسانی حوزوی تفکیک کرد. هفتم: نباید در تحول علوم انسانی گرفتار اصالت امنیت شد، باید اصل آزادی تفکر را حاکم در تحول علوم انسانی کرد. یعنی می‌خواهیم تحول در علوم انسانی ایجاد کنیم، اینکه بگوییم این سخن خلاف امنیت است، البته در کرسی‌های آزاد اندیشی و نظریه پردازی طبق تأکیدات مقام معظم رهبری تأکید بر رعایت اخلاق و منطق است و به هیچ وجه اجازه ندادیم نهادهای امنیتی ورود پیدا کنند؛ ولی به هر حال این نبایدها را باید رعایت کرد. در علوم انسانی اصالت با امنیت نیست بلکه اصالت با آزادی تفکر است. هرچقدر استادان آزاد باشند برای اندیشیدن و نظریه پردازی و نقد نظریه‌ها حتی نظریه‌هایی که ممکن است تقویت کننده مبانی انقلاب و اسلام باشند، استادان نقد دارند؛ اما نقد علمی، نقد حکمی و نقد مبتنی بر منطق و اخلاق، نه اینکه برخی هوچی‌گری می‌کنند به اسم آزادی تفکر.

هشتم: نباید در تحول علوم انسانی تنها به مبانی فلسفی بسنده کرد. یکی از اشکالاتی که من در طول این دو دهه‌ای که در حوزه تعالی علوم انسانی مطالعاتی داشتم و تألیفاتی خدمت دوستان اراده کردیم، دیدم عمدتاً در بحث کردن به دنبال مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و... هستند که آن‌ها قطعاً لازم است؛ که کتابی با عنوان فلسفه علوم انسانی که زیر نظر استاد دانشمند جناب آقای گلشنی تدوین شد. در آنجا ما این مبانی را وضع کردیم ولی نباید فقط به این مبانی بسنده کرد. روش تحول لازم است. روش شناسی تحول در علوم انسانی لازم است. حتی توجه به مسائل عینی جامعه لازم است. ما تا علوم انسانی را درگیر واقعیت‌ها و مسائل عینی جامعه نکنیم، علوم انسانی تحول پیدا نمی‌کند و من دیده‌ام بسیاری از مراکز به همین مبانی فلسفی بسنده می‌کند و تصور می‌کند تحول علوم انسانی

اتفاق می‌افتد. نباید در تحول علوم انسانی تنها به مبانی تنها به مبانی بسنده کرد. باید علوم انسانی را درگیر مسائل و مشکلات کرد که تحول پیدا کند.

نهم: نباید در تحول در علوم انسانی عجله کرد و زود خسته شد. این کاری زمان‌بر است، برخی از آقایان که دغدغه دینی هم دارند می‌گویند چرا علوم انسانی تحولی پیدا نمی‌کند. دنیای مدرن و اواخر قرون وسطا در واقع آغاز دوره مدرن هست؛ یعنی اواخر قرن پانزده و اوایل قرن شانزده دوران مدرن شکل گرفته است. اولین دانشمندان از قرن هفدهم شکل گرفته‌اند. جالب است علوم انسانی مدرن از قرن نوزدهم است. ولو کسانی مثل هابز که متأثر از دنیای مدرن است. آنچه به نام علوم انسانی مدرن است از قرن نوزدهم است. ما گاهی اوقات باید بحث و گفت و گو کنیم که علوم انسانی علوم انسانی اسلامی و حکمی به وجود بیاید. برخی می‌گویند یک مقاله در مورد علوم انسانی اسلامی نوشته نشده است. چرا چنین می‌گویید، مقالات بسیاری در این زمینه هست. برخی می‌گویند چرا تحولی صورت نمی‌گیرد؟ طرفداران علوم انسانی اسلامی گله می‌کنند که چرا این همه سال در مورد علوم انسانی اسلامی کاری صورت نگرفته است. باید گفت خیلی کارها شده است اما شما نمی‌دانید. کسانی که می‌گویند کاری صورت نگرفته اطلاعی ندارند. ثانیاً کار، کار سنگینی است و نباید در تحول علوم انسانی خسته شد، کاری زمان‌بر است.

دهم: نباید در تحول علوم انسانی سیاست زده شد. این کار، کار حزبی است. وقتی اصلاح طلب روی کار بیاید در مورد تحول علوم انسانی یک چیز می‌گویند درحالی که اصول‌گرا ممکن است یک نظر دیگری داشته باشند. تحول علوم انسانی را سیاست زده نکنیم. این بحث یک بحث علمی است و کار اندیشه‌ای است. متفکران باید ورود پیدا کنند و هرکسی در این جریان‌های حزبی هستند این‌ها باید کار حزبی کنند به آن‌ها چه مربوط که در این زمینه دخالت می‌کنند. علوم انسانی کار اندیشه‌ای، کار شبانه روزی می‌خواهد. این طور نیست که بگویی فقط حرفی در این زمینه زده باشم.

اما بایسته‌های علوم انسانی: این‌ها عمدتاً مدیریتی است. اینجا هم باز نه تا ده تا بایسته

دارد.

اول: تبدیل دانشکده‌های علم محور به دانشکده‌های موضوعی محور. تا زمانی که دانشکده‌ها علم محور هستند تحول اتفاق نمی‌افتد. ولی موضوع محور شدند، چالش‌ها ایجاد می‌شود. باید دانشکده‌ها موضوع محور شود.

دوم: راه‌اندازی معاونت علوم انسانی در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تا زمانی که همه فنی و پزشکی هستند، حاضر به تأسیس معاونت علوم انسانی نیستند. تفکر علوم مهندسی است و ضرورت علوم انسانی را متوجه نیستند. ساختار وزارت علوم ساختار تحول در علوم انسانی نیست.

سوم: گنجانیدن درس فلسفه علم انسانی در مقاطع ارشد و درس پارادایم‌ها و روش‌های تحقیق در علوم انسانی در مقاطع دکتری. پارادایم‌های تبیینی، التقاطی، استراتژی‌های استقرایی، قیاسی، استفهامی، اجتهادی، باید اینها را بدانند و گرنه تحول در علوم انسانی اتفاق نمی‌افتد. استادهایی هستند که خبر از پارادایم‌ها ندارند.

چهارم: جسارت در تعطیلی رشته‌های ناکارآمد و راه‌اندازی رشته‌های کارآمد و میان رشته‌ای. سی‌الی‌چهل ساله که به روز نیستند، حالا اسلام‌سازی این رشته‌ها هیچ؛ از این مهم‌تر رشته ناکارآمد است که پاسخگوی مسائل اجتماع نیستند.

پنجم: نوآوری و نظریه‌پردازی یکی از شرایط استادیاری در نظر گرفته شود و هر استادی که می‌خواهد وارد دانشگاه شود، باید نوآوری در علوم انسانی داشته باشد. ولی این را یک عده نمی‌پذیرند اما چرا ما این را در آیین‌نامه نیاوریم که هر استادی که نوآوری داشت ارتقاء پیدا کند.

ششم: مختص علوم انسانی نیست و همه دانشگاه‌ها باید به آن توجه کنند. پیوند بودجه وزارت علوم از جمله علوم انسانی به سازمان‌ها و نهادهای کشور جهت رفع نیازهای آنها؛ یعنی اگر بگویند وزارت علوم ناظر به نیازهایی که سازمان‌ها دارند هر نیازی که این وزارت‌خانه‌ها داشته باشد ارزیابی کنند و وزارت‌خانه‌ها با دانشگاه‌ها قرارداد ببندد. بودجه وزارت علوم و رشته‌های مختلف پیوندی ایجاد باشد، بین نفت و مالیات نه نیازهای جامعه.

من نمی‌گویم حقوق‌ها دوبرابر شود ولی می‌گویم که عضو هیئت علمی باید بعد از چندسال تأمل کردن یک معضلی را حل کند. گاهی اوقات جمعی و تیمی حل کنند.

هفتم: ادغام دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های علوم انسانی است و اینکه هر استادی باید در کنار موظفی آموزشی، موظفی پژوهشی داشته باشد. اگر موظفی بجا صرفاً هدایت پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها نباشد و برخی از وظیفه کار پژوهشی انجام شود.

هشتم: من معتقد به تعطیلی گروه‌های فلسفه معارف اسلامی، ادبیات و عرفان و گروه‌هایی از این شکل هستم؛ اما نه تعطیلی محتوا، بلکه تعطیلی شکلی. این‌ها باید به دانشکده موضوعی وارد شود. دانشجوی رشته فلسفه کم است اما اگر بشود فلسفه خانواده ذیل دانشکده، در آن موقع شاهد کارآمدی فلسفه خواهیم بود و همین‌طور برای رشته‌های دیگر. ما الآن گروه‌های معارف داریم به همه دانشجویان چند واحد انسان‌شناسی و اندیشه اسلام درس می‌دهد. ارتباط این با رشته او چیست؟ بیش از بیست سال است که مقام معظم به یک دستاوردی رسیده است. دیگر وحی منزل است؟ دروس معارف باید تغییر پیدا کند. نهم: این است که پارادایم‌ها و استراتژی‌ها و روش‌های تحقیق را استادان در علوم انسانی جدی بگیرند یعنی هر استادی می‌خواهد یک تحقیق انجام بدهد باید مشخص کند پارادایم و تکنیک‌ها و روش تحقیق او چیست. باید مشخص کند.

دهم: پیشنهاد آخر بایسته دهم خواهم این است که این جلساتی که گرفته می‌شود که خیلی هم مبارک است، این مباحث را یک عده‌ای اینها را بررسی کنند و به مرحله اجرا برسانند. دیگر سخنرانی کافی است. این‌ها را در حکمرانی علمی استفاده کنید.

اهمیت علوم انسانی به مثابه زمینه‌ساز رشد فرهنگی و پیشرفت

دکتر مهدی گلشنی

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی.



علامه طباطبائی نقطه عطفی در تاریخ اندیشه بودند، قبل از ایشان از زمان خواجه نصیر به بعد دیگر فلسفه از علوم جدا شد و فقط فلسفه مورد توجه قرار گرفت. علامه کسی بودند که در نیمه دهه هزار و سیصد و بیست وارد قم شدند، متوجه خطر شبهات و مارکسیسم شدند و توجهشان را متوجه این کردند و فلسفه را شروع کردند. دانشمندان بسیار برجسته پرورش دادند و وقتی پیغام آوردند از طرف آیت الله بروجردی که فلسفه را ترک کنند؛ فرمودند الآن شبهات را واجبه و باید به اینها پرداخت. در آن زمان شبهات خیلی دایر بود حتی در فیزیک هم شبهات بود. علامه به این موضوع پرداختند و حاصل آن کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم شد و خیلی بی نظیر بود و به تمام شبهات آن پرداختند؛ بعدها نیز کتاب نهایی و بدایه را نوشتند؛ و یک کار دیگر علامه تفسیر قرآن است که به قول شهید مطهری از تمام تفاسیر شیعه و و سنی برتر است؛ و یک کار مهم دیگر علامه گشایش باب صحبت با فلاسفه غربی بود که آمدن گُربن به ایران یک سنت شکنی بود و باید بعد از این هم سرمشق قرار گیرد. علامه طباطبائی خیلی اثرگذار بودند و خوشحال هستم که این مراسم بزرگداشت در این دانشگاه برگزار شده است. حال به مسئله علوم انسانی می‌پردازم.

جناب آقای دکتر خسرو پناه نکات بسیار مهمی را فرمودند و با ایشان موافقم ولی یک نکات دیگر را می‌خواهم عرض کنم. وضعیت علوم انسانی در جامعه ما نسبت به علوم پزشکی و علوم پایه وضعیت مطلوبی نیست. به نظر من دلایل بیرون نقدی علوم انسانی دارد که باید علاج شود؛ چون علوم طبیعی وضع می‌شود خیلی مورد نیاز احساس شده‌اند و تلقی

علم را باعث شده‌اند فکر کردند که دیگر به چیزی نیاز ندارند، بنابراین علوم انسانی تحت الشعاع قرار گرفت چون ما در زمان فتحعلی شاه تحت خطر روس‌ها قرار گرفتیم و مجبور شدیم علوم جدید وارد کنیم. امیرکبیر دارالفنون را وارد کرد؛ و علوم روس رایج شد و ما البته فقط با فلسفه پوزیتیویسم حاکم بر آن مشق‌نویسی را یاد گرفتیم. از طرف دیگر یکی از علل بیرون نقدی علوم انسانی جو حاکم بر کشور است که یک جو مصنوعی است. این طالبان علوم انسانی شأنی برای خود نمی‌بینند و مقامات بزرگ عمده‌تاً در دست مهندسان و غیره است؛ و خانواده‌ها وقتی آینده فرزندان خود را نگاه می‌کنند به آنان فشار وارد می‌کنند که وارد رشته‌های مهندسی و پزشکی شوید. چون مشاغل عمده در فارغ التحصیلان مهندسی هستند و کسانی که در علوم انسانی هستند جایگاهی برای خود در آینده نمی‌بینند؛ بنابراین دانش‌آموختگان رشته‌های علوم انسانی آینده خوبی برای شغل خود نمی‌بینند.

یک دلیل عمده دیگر بیرون نقدی علوم انسانی ورود این‌ها از غرب است و وقتی وارد شد هم‌زمان با علوم روز وارد شد، ولی مورد توجه علوم روز بود و ما این‌ها را عیناً کپی کردیم و به ملزومات توجه نکردیم؛ حتی سید جمال اسدآبادی که با ارنست رورا در فرانسه بحث داشت متوجه نشد که ارنست رورا یک پوزیتیویست بود بنابراین علوم انسانی با لوازم فلسفی‌اش وارد کشور ما شد و همه هم تقریباً دنبال کردند؛ بنابراین وقتی قرار شد علوم را از غرب آخذ کنیم عمده‌تاً به علوم مهندسی و پزشکی پرداختیم؛ بنابراین فارغ التحصیلان غرب همان افکاری که در غرب فرا گرفتند را در ایران پیاده کردند، اگر شما به وزرای قبل از انقلاب نگاه کنید عمده‌تاً برای رشته‌های مهندسی هستند و خیلی از وزرای بعد از انقلاب هم همین‌طور بودند، شعون مهم مملکتی دست آن‌ها بوده و آنها با تعلیم و تربیتی که الآن می‌بینند با علوم انسانی کاملاً بیگانه هستند و کاملاً برخلاف جریانی است که در غرب اتفاق افتاده است که در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

یک دلیل عمده دیگر بیرون نقدی علوم انسانی بی‌توجهی به نقشی که این علوم در فرهنگ‌سازی دارد و بی‌توجهی به نقشی که در فرهنگ آینده جامعه دارد؛ بنابراین فکر

می کردند که همه را می توان با علوم تجربی حل کرد. وقتی در اواسط قرن بیستم نگاه می کنید می بیند نخست وزیر هند صریح می گوید هر سؤالی که علم روز نتوانست و علم جدید نتوانست، این جواب ندارد. ضمناً توجه نشد علیرغم فرهنگ اسلام توجه نشد که در حالی که ما باید علم و فناوری را یاد بگیریم هم به دلایل اسلامی و هم به دلایل حفظ هویت خودمان باید فرهنگ را تقویت کنیم ولی چنین کاری را نکردیم. دانشجویان ما با فرهنگ داخل کاملاً بیگانه هستند در صورتی که دانشجو در آمریکا باید تعدادی واحد انگلیسی و غیره بگذراند. از یک عده فارغ التحصیلان مدارس پرسیدند سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز برای کیست؟ هیچ کدام نتوانستند پاسخ بدهند، از چند نفر پرسیدند همسایه شرقی ایران کیه؟ فقط یک نفر توانست پاسخ دهد؛ که آن هم فقط افغانستان را گفت؛ بنابراین وضعیت داخل ما بی فکری راجع به علوم انسانی بوده است، برای اینکه نقش علوم انسانی را متوجه نبود. وضعیت فعلی علوم انسانی کپی ناقص افکاری غرب است. در بعد نظری فقط به تدریس متون غربی در خیلی از رشته ها اکتفا می کنیم، حداکثر یک حاشیه می زنیم و افکار را با همان جهان بینی غربی تحویل داده می شود. کاری به حل مشکلات ما ندارند. در جهت تطبیق این علوم با مقتضیات علمی هم کار قابل ملاحظه ای انجام نشد، در حالی که غربی ها دائماً در فکر اصلاح هستند و ما کاری نکردیم. جالب این است که غرب که اول با علوم انسانی کاری نداشت وقتی من حدود پنجاه سال پیش در آمریکا درس می خواندم اصلاً نمی شد در کلاس فیزیک کلمه و اسم فلسفه را آورد. حتی در چهل پنجاه سال پیش در لندن بودم و یک فیلسوف متألهی آمد و اسم فلسفه آورد یک استاد برجسته استفورد گفت در کلاس فیزیک جای این حرفا نیست. غرب اینطور بود ولی غرب بسیار تغییر کرده که عرض خواهم کرد.

یک نکته مهم این است که ما با عینک فرهنگی به امور نگاه نمی کنیم. شما مسئولین ما را مشاهده کنید فقط مسائل اقتصادی و سیاسی برایشان مهم است. همین انتخابات اخیر فقط مسائل سیاسی و اقتصادی برایشان مهم بود. در دبیرستان ها و دانشگاه های ایران که سخنرانی داشتم فکرها اسلامی نیست، علتش این است که غرب حواسش جمع بوده و این

افکار الحادی و شبهات را وارد محیط ما کرده و ترویج کرده و کتاب‌هایی که مورد نظر خودشان بوده را ترجمه کرده‌اند. بنابراین محیط ما یک فرهنگ آشوبناک حاکم است و اصلاً درد نبوده است، نه در مجلس و نه جاهای دیگر. بارها بنده در شورا عالی فرهنگ قبلی بارها پیشنهاد کردم یک رصدی از دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها شود و ببینند چه فکری‌هایی حاکم است. مثلاً در دانشگاه شریف وقتی خودشون را معرفی می‌کنند یک متن فارسی دارند دو سه تا از دانشکده‌ها برنامه دانشکده و تبلیغاتی که می‌شود همه به انگلیسی است یعنی واقعاً اصلاً مراقبتی نمی‌شود. بنده دو سه سال پیش گزارش فرهنگی از ده دوازده دانشگاه به شورای عالی فرهنگی از وضعیت فرهنگی عرضه کردم که بسیار آشوب بود و هیچ توجهی به آن نشده است. چند دانشجوی علامه حلی به بهانه سؤالات فیزیک آمدند نزد من و معلومات این دانش‌آموزان به اندازه یک دانشجوی فوق‌لیسانس فیزیک بود. در واقع به بهانه سؤال فیزیک آمده بودند ولی در اصل این را پرسیدند که چرا اصلاً باید به خدا اعتقاد داشته باشیم. متوجه اهمیت فرهنگ و اینکه این فرهنگ در استقلال ما و همه چه تأثیر می‌گذارد متوجه اینها نبودند.

الآن اصطلاح کشورهای در حال پیشرفت و پیشرفته مطرح است. در حین اینکه علم و نیازهایمان را برطرف می‌کنیم. در عین اینها فرهنگ خودمان برایمان حاکم باشد. این‌ها در دانشگاه‌های ما نیست. اهمیت علوم انسانی به خاطر چیست؟ علوم انسانی هم در پیشرفت علوم تجربی سهم دارد و هم در توسعه آن. برای اینکه علوم تجربی در محیط فرهنگی مناسب رشد می‌کند و اگر شما درد دوره تمدن اسلامی را نگاه کنید آن دوره‌هایی علوم رشد کرد که واقعاً تحمل بوده است. این‌ها بوده است در آن دوره‌ها علم رشد داشته است. در آن دوره که اشعریون آمدند و حکم شدند، ما رشدی نداشتیم. علوم انسانی زمینه را برای رشد فرهنگی فراهم می‌کند، غربی‌ها اهمیت علوم انسانی را خیلی خوب فهمیدند. در سال ۲۰۰۳ یک عده از اساتید دانشگاه ام‌ای تی که بزرگ‌ترین دانشگاه مهندسی آمریکا و دنیاست. اساتیدش یک مقاله‌ای نوشتند که دانشجویان ما در جامعه ما آدم موفقیتی نیستند. رئیس دانشگاه آدم خردمندی بود یک جلسه گذاشت بین اساتید علوم انسانی و علوم

مهندسی؛ جمع‌بندی این بود که تمام دانشجویان علوم مهندسی حتماً یک تعدادی علوم انسانی بگیرند این را اجرا کردند. ما به یک توافق گسترده رسیده‌ایم که یک زمینه محکم در علوم انسانی هنر و علوم اجتماعی نه تنها یک مؤلفه ضروری برای حیات رضایت باشد بلکه پیش‌نیازی برای شغل تخصصی موفق است.

بنده بارها به رئیس دانشگاه خودمان آقای دکتر فتوحی می‌گفتم دانشگاه صنعتی آریا مهر یا شریف فعلی بر اساس الگوی ام‌ای تی بنا شد و آنگاه دانشگاه ام‌ای تی یک مورد درس علوم انسانی ندارد. الا هم دانشگاه ام‌ای تی یک بخش بزرگ علوم انسانی دارد. این دانشگاه لیسانس مشترک بین علوم انسانی و مهندسی و علوم پایه می‌دهد؛ اما ما این کار را نکردیم. برای اینکه فهمیدند که اگر فقط تخصصی نگاه کنند علم، پیشرفت لازم را نمی‌کند. هاینبرگ یکی از بزرگ‌ترین فیزیکدانان قرن بیستم بود گفت: دنیا را با عینک تخصصی خودتان نبینید. الآن به شدت تغییر کرده است. در مجله ساینس در سال ۲۰۱۱ یک مقاله‌ای نوشته شد که ده تا دلیل ذکر کرد که چرا باید دانشجویان رشته مهندسی باید دروس علوم انسانی را فرا بگیرد. علوم انسانی شما را آماده می‌کند تا وظیفه شهروندی خود را در خصوص مسئولیت‌های اجتماعی خوب انجام دهید. به شما اجازه می‌دهد با ایده‌های خلاق خارج از ایده‌های خودتان آشنا شوید. به شما مهارت انتقاد از خود را می‌دهد. به شما توانایی ارتباط با دیگران را می‌دهد، به کمک علوم انسانی می‌توانید تأثیر گذاری علم و فناوری را در جامعه مشاهده کنید. علوم انسانی نقش مهمی در حل معظلات جامعه دارد ولی متأسفانه ما درک نکردیم.

کاربرد علوم دیگر در جوامع علوم انسانی هم آسان‌تر می‌کند در غرب حوزه‌های بین رشته‌ای و بین علوم دیگر راه افتاده است. آکسفورد یک دوره چهارساله فوق لیسانس فیزیک و فلسفه دارد. نصف دروس فلسفه و فیزیک است. ولی فارق التحصیلان‌شان خیلی موفق بودند. متأسفانه علم جدید خودش را به علم مادی محدود کرده و تأیید تجربی تأیید نهایی را می‌کند. راسل می‌گوید هر دانشی که قابل کسب است باید به روش علمی به دست آید و هرچه را که علم نتواند کشف کند نباید بداند. ولی این فکر کاملاً تغییر کرده

و فناوری‌های نوین دگرگونی‌های اساسی در فرهنگ جوامع به وجود آوردند به طوری که یکی از جامعه‌شناسان کانادایی به یکی از روستاهای جنوب آسیا می‌رود که ببیند این‌ها چه کار می‌کنند. یکی می‌گوید فرهنگ ما تغییر کرده خانم‌ها با هم می‌رفتیم ماهی صید می‌کردیم حالا همه این‌ها تغییر کرده، حالا کوچه‌ها آنقدر تنگ است که ماشین رد نمی‌شود ولی الآن اصرار داریم که ماشین رد شود. یکی از دانشمندان آمریکایی کتاب خوبی نوشته در مورد تأثیری که این علوم جدید بر روی فرهنگ جوامع گذاشته است. نکته‌ای که متأسفانه بسیاری از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان ما نادیده می‌گیرند اینکه علوم فارغ از مفروضات فلسفی نیست. چیزی که توجه کرده‌ام و توجه مرا خیلی جلب کرده اینکه در سی سال اخیر کاملاً متوجه شدند که علوم را نمی‌توانند فارغ از فلسفه داشته باشند.

در حدود نود سال پیش انیشتن که بین نظریه کوانتوم دعوا بود این مسئله را حل کرد که فیزیکدانان و فیلسوفان با هم بنشینند. توجه نکردند ولی در سی سال اخیر کاملاً برگشتند به قدیم. الآن فیزیکدان تراز اول می‌گوید فیزیک به فلسفه احتیاج دارد و هم فلسفه به فیزیک؛ و گله او این است که چرا به علوم انسانی توجهی نمی‌شود. راسل که مادیگرا بود در اواسط قرن بیستم می‌گوید. فلاسفه‌ای که کاری به علوم ندارد فلسفه‌شان عقیم است. غرب کاملاً در این قضیه بیدار شد و ما کاملاً غافل از این قضیه هستیم. یک سال پیش یک عده از دانشجویان فیزیک تقاضا دادن که من در دانشکده فلسفه تدریس کنم که دانشکده مخالفت کردند. چرا ما از غرب کارهای خوبشان را یاد نمی‌گیریم؟ چرا ما دید وسیع‌تری نداریم. نکته دیگر در اهمیت علوم انسانی اینکه هویت‌ساز است. هر جامعه نتیجه فرهنگ جامعه است. علوم انسانی میراث فرهنگ است و ما را با اجدادمان مرتبط می‌کند، اینکه می‌بینیم این همه عقده حقارت به غرب هست همه این‌ها به خاطر این است که واقعاً علوم انسانی را فراموش کرده‌ایم. اینکه به راحتی به خارج می‌روند و دیگر بر نمی‌گردند. ولی کسانی که با فرهنگ بزرگ شده بودند همواره به فکر ایران بودند. حالا دانش‌آموز ما

و دانشجویان ما با یک فرهنگ ملی بزرگ نمی‌شوند و احساس هویت ملی‌شان ضعیف است که تا خوداتکایی در ما تقویت نشود، نمی‌توانیم استقلال کامل به دست آوریم. غرب هرچیزی بخواهد به ما تحمیل می‌کند. باید یک تغییرات اساسی در دانشگاه‌ها و مدارس ما ایجاد شود که حس هویت ملی را تقویت کند که اوضاع ما فرق خواهد کرد. در سفری که به چین داشتم رئیس آکادمی علوم پزشکی گفتند هشتاد نود درصد از این افراد ما که به آمریکا و اروپا می‌روند برای تحصیل، هشتاد نود درصدشان برمی‌گردند. در همان سفر چین گفتند یک برگه امضا کن. دیدم چندتا شخصیت برجسته چینی امضا کرده بودند گفتم اینها چه کار می‌کنند، گفتند در سال این‌ها چندبار می‌آیند و کمک پژوهشی می‌کنند. این حس باید تقویت شود. چند نفر را در ایران اینطور می‌بینیم؟ ما باید مسائل مان را حل کنیم ما الآن با چند مسئله روبه‌رو هستیم. چگونه مسئله عقب ماندگی خود را جبران کنیم؟ چگونه کیان اسلامی خودمان را در برابر تهاجم فرهنگی خود حفظ کنیم. چگونه خود را به سمت سطح علم روزرسانی کنند تا بتوان در جهان تأثیر گذار باشد و نوآوری داشته باشیم، علوم انسانی در غنی کردن فرهنگ شهر، دید شخص خیلی مهم و مؤثر است. ما در بسیاری از رشته‌های علوم انسانی تولیدکننده نیستیم، بلکه انتقال دهنده خوبی برای این علوم هستیم و این‌ها زمینه‌های خاص فلسفی و فرهنگی خاص خودشان را حمل می‌کنند و قطعاً شرایط بومی و فرهنگ ما نادیده گرفته می‌شود.

ما باید در علوم انسانی تولید کننده باشیم خصوصاً که منابع مالی مورد نیاز در حوزه‌های مختلف علوم انسانی اصلاً قابل قیاس با موارد صنعتی نیست. یک فرقی بین علوم مهندسی و علوم پایه و علوم انسانی هست. در زیست‌شناسی یک نظریه حاکم است ولی در علوم انسانی نظریه‌های مختلفی همراه است. باید همانند بعضی از دانشگاه‌های درجه اول غرب اجازه داده شود رشته‌های مشترک بین علوم انسانی و علم تجربی و مهندسی دایر شود.

یک اقدام اساسی تصحیح نگرش مسئولان و خانواده‌ها نسبت به علوم انسانی از طریق رسانه‌های عمومی باید صورت بگیرد و همه باید اهمیت این مسئله را بفهمند. باید اهمیت

علوم انسانی معرفی شود. باید امتیازاتی برای فعالیت‌های درخشان در حوزه‌های علوم انسانی در نظر گرفته شود و باید سعی شود دانشجویان قوی‌تری وارد علوم انسانی شود، باید اجازه داده شود که دانشجویان رشته‌های علوم و مهندسی بتوانند دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری خود را در حوزه‌های علوم انسانی به پایان برسانند باشد که نیروهای قوی‌تری به علوم انسانی وارد شود که ما این را تجربه کردیم و موفق بوده است. مطالعه آثار جهانی و تغییرات فناورانه بر عهده علوم انسانی قرار بگیرد. باید بعضی از علوم را تدریس کنند، مثلاً در آمریکا درس علم و فناوری و جامعه معاصر، درس اخلاق و فناوری را استنفورد می‌دهد و ... در سال ۱۹۵۲ انیشتن یک نامه به روزنامه نیوروک تایمز نوشت و اهمیت علوم انسانی را تذکر داد درحالی که مهم‌ترین فیزیکدان قرن بیستم بود و حالا ببینید چه تأکیدی بر علوم انسانی دارد.

به نظر من دانشگاه علامه طباطبائی اهمیتی که علوم انسانی در غرب پیدا کرده به جامعه ما از طریق مقاله و ترجمه کتب معرفی کنند. یک سمیناری در دانشگاه شریف بود که در اروپا مهندسی انتخاب ششم است ولی در ایران انتخاب اول است. در پنجم اکتبر ۱۹۵۲ انیشتن می‌گوید کافی نیست که به یک انسان یک تخصص آموزش داده شود اگر چه ممکن است یک ماشینی مفید باشد، اما شخصیت انسانی با رشد موزون نخواهد بود و لازم است دانشجو شناختی از درک ارزش‌ها داشته باشد و احساس زنده‌ای از امور اخلاقی خوب داشته باشد و علاوه بر این با دانش تخصصی به یک سگ تربیت شده شباهت دارد تا انسانی که به طور موزون رشد پیدا کرده است او باید بیاموزد اهداف انسان‌ها و توهمات و رنج‌های آن‌ها را بفهمد تا رابطه‌ای مناسب با افراد جامعه پیدا کند. این چیزی است که من در نظر دارم وقتی توصیه می‌کنم علوم انسانی مهم هستند تأکید بیش از حد بر روی سیستم رقابتی و تخصص روحیه‌ای که همه حیات فرهنگی و از جمله دانش تخصصی به آن وابسته است از بین می‌برد.

چگونگی تحقق تحول علوم انسانی و الزمات آن

دکتر سید جلال

دهقانی فیروزآبادی



معاون پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی.

من بر روی بحث نشست متمرکز می‌شوم و سعی می‌کنم به این سؤال پاسخ بدهم. چند مقدمه را گزاره‌ای عرض می‌کنم. تحول علوم انسانی چگونه محقق می‌شود و به چه الزماتی دارد.

نکته اول اینکه علوم انسانی و علم و نهاد علم یک نظام واحد به هم پیوسته‌ای است و نمی‌توانیم این را تجزیه کرد. نکته دوم تحول در علوم انسانی مستلزم تحول همه جانبه در همه زیر نظام‌های علوم انسانی است. ما می‌توانیم اولویت‌بندی کنیم ولی تمرکز بر یکی از زیر نظام‌ها و نادیده گرفتن سایر زیر نظام‌ها تحولی ایجاد نمی‌کند. باید نگاه نظام‌مند به تحول داشته باشیم و به تبعه آن پرهیز از تقلیل‌گرایی کنیم. تحول علوم انسانی را نمی‌توانیم به یکی از زیر نظام‌هایش تقلیل بدهیم. به لحاظ اهمیت ممکن است یک زیر نظام فوریت بیشتری داشته باشد و به لحاظ زمانی بقیه هم باید در راستای آن تحول پیدا کند. یکی از آسیب‌های ما این است که ما یک جنبه را خیلی برجسته کردیم و بقیه را رها کرده‌ایم. با این رویه هرگز تحول ایجاد نمی‌شود و یا عدم توازن ایجاد می‌کند. توسعه ناموزون از توسعه نیافتگی بدتر است. وقتی یک بخش متورم باشد ولی یک بخش نحیف باشد توازن علم به هم می‌خورد.

نظام علوم انسانی و به طور کلی نظام علم، پنج زیر نظام دارد. یک نظام تولید علم است. دوم نظام توضیح علم، سوم تعلیم و تحقیق، چهارم نظام تقاضا و پنجم نظام تخصیص و تشویق. حال یک نظام تولید علم چگونه تحول پیدا می‌کند، به بیان دیگر مضروف محتوا

در سه بعد تولید علم متحول می‌شود. یک تحول عالم و معلوم یعنی فاعل شناسا، کسی که نظریه پرداز است یا محقق هست تحول پیدا کند و تحول متعلق شناخت یا شناخت آن موضوع مطالعه ما یکی از این دو اگر تحول پیدا کند تحول در سطح کارگذاری تحقق پیدا می‌کند. عالم فاعل شناسا خودش ممکن است به لحاظ فردی رشد معرفتی پیدا کند یا در ذیل بلوغ فکری و معرفتی و رشد تکامل بشری متحول شود که بخشی از تحول علوم ناشی از تحولی است که در بشریت رخ داده است. به لحاظ تحول معلوم یا متحول شناخت باز به چند ممکن است تحول ایجاد شود. یکی موضوع مطالعه است؛ یعنی امر اجتماعی به انسانی نظام اجتماعی انسانی و سامان انسانی و اجتماعی تغییر کند تحول ایجاد می‌شود. دوم واقعیت‌ها و پدیده‌های انسانی اجتماعی و سوم شاید مهم‌ترین مسائل و چالش‌های علوم انسانی اگر دچار تغییر و تحول شود، تحول ایجاد می‌شود و برخی تولید علم بومی را به مسائلش تعریف می‌کنند؛ یعنی علم بومی علمی است که مسائل بومی را حل کند.

دوم: در نظام تولید علوم انسانی تحول محتوایی و ساختار فکری علوم انسانی است که بیشترین تعریفی که ما از تحول علوم انسانی داریم فقط تمرکز بر این بخش است؛ یعنی تحول محتوایی می‌خواهیم ایجاد کنیم و ساختار فکری علوم انسانی را تغییر بدهیم که فقط به چند گزاره اشاره می‌کنم. باز مهم‌ترین تلقی که ما داریم تحول در مبادی و مبانی علوم انسانی است. دوم تحول در فرا نظریه‌ها و رهیافت‌ها و پارادایم‌ها است. سوم تحول در تعریف و تلقی آنچه علم و دانش به شما می‌رود. چهارم تحول در رهیافت‌های روش شناختی که باز در ذیل پوزیتیویست کماکان رهیافت غالب در ایران است و حتی کارهای غیر مادی انجام می‌دهیم شاکله تغییر ما پوزیتیویست است. تحول در چگونگی انواع دانش و علوم انسانی با همدیگر و تأسیس شخصیت و شاکله خاص خودش است. در بحث ما ارتباط دانش تجربی هست با علوم عقلانی و وحیانی و خود علوم با سایر علوم؛ یعنی فیزیک و علوم انسانی. جالب است بیشترین تأثیر تحولی در علوم انسانی را فیزیک داشته است یعنی مبانی فیزیک نیوتنی و فیزیک کوانتم دگرگون کرده است؛ بنابراین تحول نظریه‌ها و مدل‌های علمی؛ که ما اول که می‌گوییم تحول، می‌گوییم نظریه ایرانی بدهیم،

نظریه اسلامی بدهیم؟ خوب نظریه بدون طی روال منطقی نظریه ارائه نمی‌شود. تحول متون و منابع. محتوا و ساختار علم تغییر کند تحول ایجاد می‌شود.

سوم: تحول ساختار علوم اجتماعی است؛ یعنی خود ساختار اجتماعی علوم هم اگر تغییر نکند ولو اینکه محتوایش را ما تولید کنیم باز تحول ایجاد نمی‌شود؛ یعنی یک تحول جامعه و اجتماع علمی که ما الآن یک جامعه علمی داریم در قالب انجمن‌ها و همه کسانی که در حوزه علمی کار می‌کنند؛ علوم سیاسی، روان‌شناسی و اقتصاد این‌ها یک اجتماع علمی دارند، آنها اگر تحول پیدا نکند ما اگر تولید محتوا هم کنیم، تحول رخ نخواهد داد. دوم تحول ترکیبات نهادی یک مولد علوم انسانی است، دانشگاه‌ها انجمن‌های علمی تخصصی و سایر نهادهایی که ترکیبات نهادی تولید علم هستند و سوم تحول ساختارها و سازمان‌های سیاست‌گذار علمی شورای عالی انقلاب فرهنگی و غیره مجموعه اینها باید تحولی باشد که بتوانیم تحول در یک رشته ایجاد کنیم. این‌ها حلقه‌های زنجیر هستند که با هم در ارتباط هستند.

چهارم: تحول بافتار و ساختار اجتماعی و فرهنگی است که علم در آن تولید می‌شود. تا زمانی که بافتار و ساختار علوم انسانی که در آن تولید می‌شود تحول پیدا نکند محتوای تحولی حداقل آن تأثیر لازم را ندارد و تحول جامعه و تحولات اجتماعی فرهنگ‌ها و سنت‌های حاکم بر جامعه عقلانیت حاکم بر جامعه را تعیین می‌کند که چه گرایشی بیشتر دارد. در اروپا اگر گرایش به علوم انسانی بیشتر است برای این است که عقلانیت تغییر کرده است؛ و شأنیت علوم انسانی تازمانی که جامعه به فرهنگ ما شأنیت کافی برای علوم انسانی قائل نباشد دیرتر رخ می‌دهد و یا رغبت کمتری خواهد بود. نظام توزیع و یا ساختار ارتباطی علوم انسانی است که به معنای نظام توضیح است. اگر علم هم تولید کنیم ولی اگر نظام توزیع تحول پیدا نکند تحول ایجاد نمی‌شود. گفتمان سازی یک تحول و ترویج آن نظام تحول می‌شود. تشکیل شبکه‌های ارتباطی هم داخلی هم بین‌المللی که در آن شبکه‌ها توزیع شود. هم‌اندیشی و هم‌افزایی تولید کنندگان علوم انسانی. همایش‌ها کنفرانس‌ها. مهم‌ترین حلقه‌های نظام چاپ و نشر است که دوستان فرمودند که اگر ما یک

تولید محتوایی کنیم، چاپ و نشر نشود خوب محبوس می‌ماند؛ و نظام رتبه‌بندی. سوم. نظام تعلیم و تحقیق یا ظرفی که دکتر حدادعادل به آن اشاره کردند ما محتوا را تولید می‌کنیم ولی ظرفی که این را در آن می‌ریزیم گنجایش ندارد. تحول رویکرد و رهیافت حاکم بر نظام آموزش و پژوهش ماست؛ که از خود مدیران تا آن تفکری که حاکم بر نظام آموزشی و پژوهشی هست. از آیین نامه‌ها بگیرد تا مواضع جزئی‌تر و تحول مهارت آموزی. در علوم انسانی مدرک می‌گیریم و بعد می‌گوییم خوب حالا چه کاری انجام بدهیم؟ دانشجو نمی‌تواند یک نامه درخواست بنویسد. پس معلوم می‌شود ما مهارت یاد نداده‌ایم. نیمی از تحول علوم انسانی به تقاضایی که هست برمی‌گردد. ما به دانشجویان فقط می‌گوییم درس بخوانید خوب دانشجو می‌پرسد که شغلم چه می‌شود؟ جایگاه اجتماعی ما چه می‌شود؟ تحول اگر در بستر جامعه باید باشد، باید یک شرایط خاصی هم برای نظام تقاضا ایجاد شود؛ یعنی کاربردی کردن علوم انسانی و ارتباط دانشگاه و صنعت. باید یک اعتمادسازی متقابلی بین دولت و دانشگاه ایجاد شود. نظام تخصیص و نظام تخصصی. همه ما می‌گوییم در حضور مقام معظم رهبری هم گفته شده است که ما باید یک نظام تخصیص و ارزیابی و متفاوتی برای علوم انسانی داشته باشیم. نمی‌شود دانشگاه شریف را با دانشگاه علامه طباطبائی یکسان ارزیابی کرد. یک شاخص‌های خاص علوم انسانی هم در نظر بگیریم؛ بنابراین تحول نظام تخصیص منابع هنوز هم می‌پرسیم زیربنای آزمایشگاه چند متر است. خوب دانشگاه علامه طباطبائی که آزمایشگاه ندارد. باید نظام ارزیابی به تخصیص خاصی داشته باشیم. انگیزه‌های شغلی و مشوق‌های عینی را به دانشجویان و فارغ التحصیلان علوم انسانی ارائه کنیم؛ مهم‌ترین تشویق، تشویق عینی است.

برنامه و کارنامه تحول علوم انسانی

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه علامه طباطبائی.

دکتر ابراهیم برزگر



من در این فرصت کوتاه به نظرم برای تحول علوم انسانی یک برنامه و کارنامه می‌خواهم معرفی کنم. در این چهل سال در برداشت‌هایی از علوم انسانی و در بومی‌سازی آزمون خطا زیاد داشتیم. در این مورد تلقی‌های زیادی داشتیم، برخی معتقد بودند بومی‌سازی یعنی غرب‌ستیزی و نظریه‌های علوم انسانی بریزیم سطل زباله و از ابتدا شروع کنیم. به هر حال یک افراط و تفریط در این رابطه بوده است. حتی امیرکبیر هم وقتی می‌خواست علوم مدرن را وارد کند علوم انسانی را وارد نکرد و گفت به این نیاز نداریم. فنی و مهندسی را وارد کرد؛ بنابراین بعد از این آزمون خطا در رابطه با علوم انسانی وارداتی از غرب به یک نتیجه‌ای رسیدیم. بعد از انقلاب اسلامی در علوم سخت مثل پزشکی و شیمی غیره خوب توانستیم خودمان را نشان بدهیم و بدرخشیم ولی در علوم انسانی مشکل داریم. نه اینکه اساتید و رشته‌های ما مشکلی دارد بلکه یک حلقه مفقود شده‌ای هست؛ که باید شناسایی بشود.

نکته دیگر اینکه وقتی به علوم انسانی غرب نگاه می‌کنیم بیت‌الغزل علوم انسانی غرب در دو قسمت است یکی رهیافت‌ها و متاتئوری‌ها و دیگری نظریه‌هاست یعنی می‌طلبند که در این قسمت سرمایه‌گذاری کنیم. بسیاری از دست آوردهای غربی از شرقی‌ها بوده که در آن زمان به اسم خودشان سند زدند. اینجاست که علوم انسانی غرب دو بخش دارد. یک بخش رهیافت‌ها و یک بخش نظریه‌ها هستند. رهیافت‌ها در علوم طبیعی غرب یک رهیافت بیشتر نیست؛ که چهارصد سال است مثل ساعت کار می‌کند و آن پوزیتیویست و رهیافت

تفصیلی است؛ و هیچ خدشه به آن وارد نشده و هیچ مشکلی ندارد. در غرب هم رهیافت‌ها از حالت تکی خارج شده شده دوتا؛ و سپس به پانزده رهیافت رسید. بنابراین غرب هم پذیرفته که در علوم انسانی منظر واحد جواب نمی‌دهد و باید تکثر منظر داشته باشیم. خانم‌ها برای خودشان رهیافت فمینیست تعریف کرده‌اند و طبیعی است که هستی‌شناسی ایرانی با هستی‌شناسی جهان اسلامی هم متفاوت باشد. بر مبنای یک درصد تفاوتی که وجود دارد. مهم نیست چند درصد تفاوت وجود دارد. بر مبنای تفاوت این پانزده تفاوت شکل گرفته است. بنابراین می‌طلبد که در ایران هم یک رهیافت متناسب با زیست‌بوم ایرانی خودمان و متناسب با زیست‌بوم جهان اسلامی خودمان داشته باشیم. بنده این کار را در سال نود و دو انجام دادم و در انتشارات دانشگاه چاپ شد. ادعای من این است که رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی است مفروضاتش یکی است و لازم نیست هر رشته‌ای برای خودش تعریف کند و برای هر رشته‌ای بگیریم برای خودش مبدأ و معادی باید حضور داشته باشد. بنابراین آنجا من از بومی‌سازی یاد کردم، بعداً متوجه شدم این خطا است وقتی می‌گوییم بومی‌سازی می‌خواهیم اکتفا کنیم به دانش غربی و آن‌ها را بومی‌سازی کنیم این خودش وارد شدن از دریچه تنگ است؛ و بنابراین در اصلاحات جدید واژه بومی‌گری را استفاده کردم که هم شامل زیست‌بوم ایرانی می‌شود و هم شامل زیست‌بوم اسلامی و بنابراین ما حتی اسلامی‌سازی را به مصابه زیست‌بوم اسلامی در نظر بگیریم.

در جامعه ما مردم مسلمان هستند و انگاره‌ها و آموزه‌های اسلامی در ذهنشان وجود دارد و اینها بر این مبنا رفتار سیاسی اجتماعی اقتصادی از خودشان بروز می‌دهند؛ و مثل مکتب هنجاری انگلیسی هنجارهای اسلامی مصادیق واقعیت از آن وجود دارد. و به این ترتیب درواقع به اصطلاح این دو گانه زیست ایرانی و اسلامی برطرف می‌شود و آنجا سه مقوله در خود رهیافت غربی هستی‌شناسی معرفت‌شناسی روش‌شناسی در هر کدام ده پانزده سؤال وجود دارد. رهیافت پانزده گانه غرب به این سؤالات پاسخ داده‌اند ولی پاسخ‌های آن‌ها در برخی موارد مشابه و در برخی موارد متفاوت است. اینکه اسم متفاوت

پیدا شده، این شده گفتمان و آن شده پدیدار شناسی آن شده جامعه شناسی آن یکی شده انتقادی نه به دلیل تشابه‌ها بلکه به دلیل تفاوت‌هایشان است. بیست تا سی درصد پاسخ‌های اینها تفاوت دارد و تفاوت اینها باعث شده عنوان متفاوت پیدا کنند. خوب بنابراین آن پرسش نامه‌های واحد را ما به رهیافت و دیدگاه اسلامی و واقعیت‌های ایرانی می‌دهیم و پاسخ می‌گیریم و پاسخ‌ها را که تنظیم کردیم می‌تواند زیربنای تمام علوم انسانی باشد.

بیت‌الغزل این رهیافت‌ها این است که ما با سه تا امر مواجه هستیم یکی امر مادی. ما در مقاطعی مثل پوزیتیویست‌ها به واقعیت‌های خارجی اعتنا می‌کنیم و با حواس پنجگانه آن‌ها را رصد می‌کنیم. مثل همان پوزیتیویست و رفتارگرایان این امر اول است. ما در این سی درصد با پوزیتیویست‌ها هیچ مشکلی نداریم. در سی درصد دوم فقط مشکل ما با غیر انحصار است که الا و لابد این است و جز این نیست. توان رصد نکردن وجود ندارد. بعد نقد می‌زند بر رهیافت و تفصیلی ارائه می‌شود؛ و معناگرایی ایجاد می‌شود. ما دوباره با سی درصد مسیرمان با معناگرایان و تفصیلی‌ها هیچ مشکلی نداریم. سومین قسمت امر متعالی و معنوی است؛ یعنی ما قائل هستیم که یک توحید افعالی وجود دارد و یک حسن ظن به خداوند است. یک معاد و مبدایی وجود دارد بازی دنیا بازی انسان‌ها در دو نیمه است نیمه اول دنیا نیمه دوم آخرت است. وقتی آخرت را در موازنه عقلانیت بیاوریم کل زمین بازی دگرگون می‌شود و بنابراین امر مادی امر معنایی امر معنوی. رهیافت بومی‌سازی در این قسمت سوم اختصاصی خودش را تعریف می‌کند و به این ترتیب ما می‌توانیم هم‌سخنی با رهیافت غربی برقرار کنیم و در پرسش نامه‌ها مشترک پاسخ می‌دهیم و صرفاً پاسخ‌های متفاوت ماست که هویت جدیدی تعریف می‌کند.

هر رهیافتی در خود غرب نظریه‌هایی در درونش است. مثلاً نظریه‌های رهیافت گفتمان در درونش در واقع نظریه‌های متعددی وجود دارد. در واقع در درون رهیافت گفتمان نظریه‌های مختلفی وجود دارد بنابراین برای ساده سازی می‌گوییم در غرب پانزده رهیافت وجود دارد و اگر در هر کدام پنج نظریه باشد هفتاد و پنج نظریه وجود دارد بنابراین محقق غربی با پانزده رهیافت و هفتاد و پنج نظریه مسائل غرب را حل می‌کند در

واقع حساسیت‌های ما به رهیافت‌های غربی است چون رهیافت‌ها مفروضاتی را تحمیل می‌کند. یک‌سری مفروضات فلسفه علمی پیش فرض می‌گیرد و مثل اینکه این مفروضات در ذهنشان رسوب می‌کند و وقتی وارد نظریه‌ها می‌شوند آن‌ها را با خود حمل می‌کنند. حساسیت ما با رهیافت‌های غربی است و با نظریه‌های غربی می‌شود مهربان‌تر برخورد کرد. مثلاً ما در مقوله لیبرال دموکراسی. لیبرال را نمی‌پذیریم ولی دموکراسی را پذیرفته‌ایم. انتخابات پذیرفته‌ایم. آزادی انتخاب پذیرفته‌ایم و قانون اکثریت هم پذیرفته‌ایم. با این ترتیب من وارد بحث نظریه‌ها می‌شوم.

در واقع ببینیم در این نقشه راه برای تحول علوم انسانی چه حالاتی را در تحول علوم انسانی شاهد باشیم. نظریه‌هایی که در غرب هست حقیقتاً گنجینه‌های ارزشمندی است و باید با دیده‌های احترام به آن‌ها نگاه کرد. نظریه‌ها در غرب هم محدود است؛ یعنی نظریه‌ها حدود هفتاد و پنج سال است و موضوعی که بشود در مورد آن تحقیق کرد، هزار موضوع است. اصلاً تناسبی در غرب هم وجود ندارد و به تعداد موضوعات در جهان غرب که به عنوان مسئله وجود دارد، نظریه وجود ندارد و محدودیت وجود دارد. به این خاطر است که حالات مختلفی پیش می‌آید و من پانزده حالت را ذکر می‌کنم، می‌شود پانزده حالت متنوع تحول در علوم انسانی که بسیاری از آن با غرب مشترک است و هیچ مشکلی وجود ندارد. مهم این است ما با آن پیش‌فرض‌هایی که در روش‌شناسی و هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خودمان با آن پیش‌فرض‌ها وارد بحث نظریه غرب بشویم، اینجاست که موضع ما موضع فعالی است و موضع انفعالی نیست هرکجا که ناسازگار بود هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خودمان را در کالبد نظریه تزریق می‌کنیم.

مناطق مختلفی در بومی‌گری وجود دارد که هم شامل ایرانی سازی می‌شود و هم شامل اسلامی سازی می‌شود. هفت حالت که حالت استقرایی دارد؛ یعنی در این هفت حالت پژوهش کمی داریم یعنی اول نظریه داریم که یک کل حاضر آماده داریم و با آن کل حاضر و آماده وارد حل مسئله ایرانی می‌شویم که نود درصد مشکلات جمهوری اسلامی در حوزه علوم انسانی است اگر یک بخش‌هایی از نظریه غربی قدرت تعمیم داده و

می‌تواند مسائل ایرانی را توزیع و پیش‌بینی کند و نسخه‌سیاستی بدهد. چه اشکالی دارد، اتفاقاً خیلی خوب است که سواری مجانی بگیریم و این نظریه‌ها را استخدام کنیم. نظریه‌های وحشی غربی را اهلی کنیم و برای رسیدن به مقصد خودمان استفاده کنیم.

اولین حالت کاربرست نظریه واحد بدون جرح و تعدیل. یک زمانی نظریه علوم‌انسانی بدون تردید می‌تواند مشکلات علوم‌انسانی را حل کند. این‌ها انتزاعی نیست و من در این مورد مقاله نوشته‌ام. این اعجاز بیانی تئوری است که سی هزار صفحه را در سی صفحه خلاصه کرده‌ام. دو کاربرست نظریه واحد بدون جرح و تعدیل این بار از رشته‌های دیگر. نظریه پخش را از جغرافی علوم‌انسانی گرفته‌ایم و در درس بازتاب انقلاب که نظریه نداشتیم استفاده کردیم و الآن حدود پنجاه مقاله علمی پژوهشی با این نگاه در علوم سیاسی نوشته شده است. بنابراین می‌طلبید که در تحول علوم‌انسانی به مطالعات میان رشته‌ای هم توجه شود. چون مشکلاتی که در ایران هست مثل اژدهای هفت سر است. یک سرش را قطع می‌کنید ولی شش سر دیگر هم دارد پس لازمه میان رشته‌ای حل کنید. حالت سوم کاربرست نظریه واحد با جرح و تعدیل. دو حالت گذشته بدون جرح و تعدیل بود. ما نظریه غرب را جرح و تعدیل می‌کنیم. شبهه به وجود می‌آید که نظریه اگر جرح و تعدیل کردیم دیگر نظریه نیست ولی پاسخ ما این است که نظریه به مصابه جعبه ابزار است. جعبه ابزاری که به حل به مسائل ایرانی می‌پردازد.

حالت چهارم نظریه ترکیبی است، یعنی این ترکیب می‌تواند ده تا باشد و یا چهار تا باشد. کتاب تضاد و توسعه آقای فرامرز رفیع‌پور ده نظریه را در مورد انقلاب آورده و ترکیب کرده است. گاهی نظریه ترکیبی خودش نظریه مستقل می‌شود. حالت پنجم چهارچوب متغیراتی است. اینجا اسم نظریه نداریم یعنی یک چهارچوب حاضر و آماده را برای حل یک مسئله ایران استفاده می‌کنیم. حالت ششم قیاس قبل از تجربه یک منطق عقلانی است؛ یعنی عقل ما می‌گوید که مثلاً بین دو تا دایره تباین اجتماع، حالت پنجمی وجود ندارد. این چهارچوب عقل ما می‌گوید در واقع می‌تواند رابطه دین و سیاست را توضیح دهد. هفتم در نظام پرسش‌ها، ما از نظریه‌های غربی برای نظام پرسش‌ها استفاده

می‌کنیم. درواقع پرسش‌ها را از نظریه بگیریم و پرسش‌ها را از متون دینی بگیریم. حالت هشتم وارد منطق استقرایی می‌شویم. چارچوب متغیراتی محقق ساخته است و خود محقق چارچوب متغیراتی می‌سازد. نهم چارچوب مفهومی محقق ساخته است. دهم؛ نظریه استحاله می‌باشد. در واقع جزئی از نظریه‌های غربی است. از اینجا به بعد دیدگاه اسلامی وارد می‌شود. حالت یازدهم مفهوم‌سازی استقرایی و قیاسی بر اساس آیات و روایات حالت دوازدهم استخراج گزاره‌های استقرایی در قالب تحلیل تک خطی یعنی به نظریه در اسلام نمی‌رسیم ولی یک گزاره‌هایی درمی‌آوریم که اگر انباشته شود به تدریج می‌تواند آجرهایی برای یک نظریه اسلامی باشد.

سیزدهمین حالت؛ منطق امتدایی می‌گوید ما گزاره‌هایی را از فلسفه اسلامی از هستی‌شناسی از معرفت‌شناسی اسلامی و از توحید می‌گیریم و در ادبیات غرب دکترین گفته می‌شود. همین منطق را ما می‌توانیم در بحث‌های اسلامی داشته باشیم و این کار را پیگیری کنیم. چهاردهمین حالت استعاره پروری است. استعاره‌های دیروز تئوری‌های امروز هستند و در خود غرب اتفاق افتاده نظریه طبقاتی مارکس استعاره ساختمان بوده و کشیده کرده نظریه طبقاتی است. استعاره‌های دیروز را یک مقدار بر رویشان کار کنید به تئوری تبدیل می‌شود که اینکار را من در مورد واژه "صراط" انجام داده‌ام. در متون قرآنی بازپروری کرده‌ام و به تئوری تبدیل کرده‌ام. یک مقدمه تئوری هم به اسم حرکت و ضد حرکت نوشته‌ام.

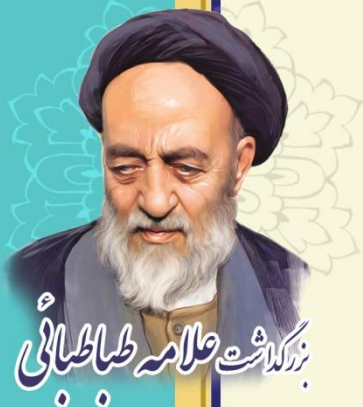
بنابراین در واقع بحثی که مربوط به گزاره‌های دینی می‌شود آیات و روایات را باید استفاده کنیم یا از مجرای مفسرین مثل علامه طباطبائی استفاده کنیم و تولید فرضیه پردازیم. اول باید تست کنیم و اگر تأیید شد مبنایی برای تئوریک می‌شود.

نشست هم‌اندیشی به مناسبت

چهلمین سالگرد رحلت علامه طباطبائی

«چگونگی تحول در علوم انسانی»

بصورت حضوری و مجازی



بزرگداشت علامه طباطبائی

دکتر محمدعلی زلفی‌گل

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری



دکتر علیرضا اعرافی

نماینده مجلس خبرگان رهبری و
مدیر حوزه‌های علمیه سراسر کشور



دکتر غلامعلی حداد عادل

رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی



دکتر مصطفی رستمی

رئیس نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها



دکتر عبدالله معتمدی

سرپرست دانشگاه علامه طباطبائی



دکتر رضا غلامی

رئیس شورای سیاست‌گذاری مجمع عالی علوم انسانی اسلامی



دکتر عبدالحسین خسروپناه

معاون علوم انسانی و هنر دانشگاه آزاد اسلامی



دکتر مهدی گلشنی

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی



دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی

معاون پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی



دکتر ابراهیم برزگر

استاد تمام دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی



آدرس: تهران، دهکده المپیک، پردیس مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی
سالن جلسات کتابخانه مرکزی دانشگاه

دوشنبه ۲۴ آبان ۱۴۰۰ ساعت ۸ الی ۱۵:۳۰

<https://meeting.atu.ac.ir/ch/atu>

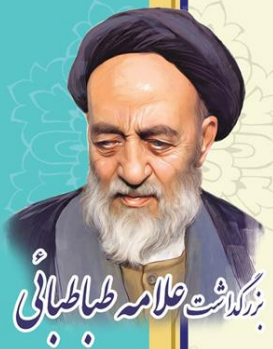


Tasbih 7

نشست هم‌اندیشی به مناسبت

چهلمین سالگرد رحلت علامه طباطبائی «چگونگی تحول در علوم انسانی»

بصورت حضوری و مجازی



دکتر محمدعلی زلفی‌گل

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری



دکتر علیرضا اعرافی

نماینده مجلس خبرگان رهبری و
مدیر حوزه‌های علمیه سراسر کشور



دکتر غلامعلی حداد عادل

رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی



دکتر مصطفی رستمی

رئیس نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها



دکتر عبدالله معتمدی

سرپرست دانشگاه علامه طباطبائی



دکتر رضا غلامی

رئیس شورای سیاست‌گذاری مجمع عالی علوم انسانی اسلامی



دکتر عبدالحسین خسروپناه

معاون علوم انسانی و هنر دانشگاه آزاد اسلامی



دکتر مهدی گلشنی

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی



دکتر سیدجلال دهقان فیروزی‌آبادی

معاون پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی



دکتر ابراهیم برزگر

استاد تمام دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی



آدرس: تهران، دهکده المپیک، پردیس مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی
سالن جلسات کتابخانه مرکزی دانشگاه

دوشنبه ۲۴ آبان ۱۴۰۰ ساعت ۸ الی ۱۵:۳۰

<https://meeting.atu.ac.ir/ch/atu>

